

نهاد‌گرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری

محمود مشهدی‌احمد*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۳۰

چکیده

در عرصه علم اقتصاد همواره شاهد هم‌آوردی میان دو سنت فکری مهم، یعنی اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد نهاد‌گرا بوده‌ایم. این جدال فکری در سطوح مختلفی صورت گرفته است. از بنیادی‌ترین سطوح، یعنی مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی گرفته تا سطوحی همچون دلالت‌های سیاستی. این مقاله قصد دارد به برخی از ابعاد و چالش‌های به وجود آمده در این چالش‌های فکری بپردازد. یکی از اتهامات مهم نئوکلاسیک‌ها در برابر نهاد‌گرایی قدیم آن است که این سنت فکری فاقد نظریه است. این اتهام از آن جهت طرح می‌شود که اقتصاد مرسوم تلاش دارد خود را علمی و نهاد‌گرایی قدیم را غیرعلمی معرفی کند. سوال اساسی آن است که واقعاً علم چیست؟ چه چیزی را می‌توان علم دانست؟ آیا می‌توان اقتصاد نئوکلاسیک را علم دانست و اقتصاد نهاد‌گرا را نه؟ اینها از جمله مقولاتی هستند که در این مقاله به آنها پرداخته می‌شود. در این مقاله نشان داده خواهد شد که برخلاف ادعای نئوکلاسیک‌ها، نهاد‌گرایی قدیم دارای یک هسته مهم از نظریات اقتصادی است و اتهام فاقد نظریه بودن هرگز زبینه این پارادایم نیست. البته برای این منظور باید از دامنه تنگ نئوکلاسیک‌ها در خصوص نظریه فراتر برویم. علاوه بر این، در این مقاله به اتهامات و چالش‌های مهم دیگری همچون واقع‌گرایی، دقت و وسعت نظریه و انسجام پارادایم‌ها که این سنت‌های فکری در برابر هم مطرح ساخته‌اند، می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که در برخی از حوزه‌ها، همچون درک از واقعیت و واقع‌گرایی، تفاوت این دو مکتب فکری، ماهوی است.

طبقه‌بندی JEL: B10, B20, B25, B41

کلیدواژه‌ها: نهاد‌گرایی قدیم، اقتصاد مرسوم، واقع‌گرایی، نظریه اقتصادی، پارادایم.

* عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، پست الکترونیکی:

یکی از واقعیات غیرقابل انکار این است که به علت تنوع علم و ماهیت چندوجهی آن در دعوای علمی میان پارادایم‌های مختلف، هر طرف می‌تواند از منابع فراوان و مفصلی که در طول هزاران سال گذشته در خصوص موضوعات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی صورت گرفته است، کمک بگیرد و خود را ذی‌حق نشان دهد. گفتمان چند هزاره ساله فلسفی شامل دیدگاه‌ها و عقاید متنوع است و در این عرصه طرفین یک جدال علمی را می‌توان کسانی در نظر گرفت که به این گفتمان برای یافتن توجیهات فلسفی مناسب رجوع می‌کنند تا شواهدی دال بر حقانیت و علمی بودن خود اقامه کنند.

منشأ این تصور که قواعد مشخص‌کننده علم خوب^۱ قابل کاربرد برای همه رشته‌ها و دیسپلین‌ها است در فلسفه علم و ذیل یک نوع عقیده وحدت‌گرا^۲ قرار دارد. در میان اقتصاددانان نیز این باور وجود دارد و در اعتقاد به فیزیک به عنوان الگوی مناسبی که اقتصاد باید از آن تبعیت کند، خود را متجلی ساخته است (میروسکی، ۱۹۸۹)^۳. البته با توجه به خصلت‌های عجیب و غریب علم اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی و همچنین فقدان شواهد

1- Good Science

2- Monist Position

۳- یکی از واقعیات غیرقابل انکار این است که رشته‌های علمی تحت تأثیر معیارهای دیگر رشته‌های علمی به ویژه بارزترین و پراوازه‌ترین آنها قرار دارند. پایداری رویکردهای علمی، حاصل پیوند آنها با شبکه‌های پایداری از رشته‌های علمی است که شهرت خوبی به عنوان یک رشته علمی موفق دارند. وقتی که یک رشته جدید تأسیس می‌شود، یا یک رویکرد قدیمی به چالش کشیده می‌شود، متخصصین آن سعی می‌کنند دیدگاهشان را به شبکه‌های موجود قدرتمند پیوند دهند. در هر دوره‌ای از زمان علمی وجود دارد که اعضای کلیت جامعه علمی آن را نمونه برجسته علم در نظر می‌گیرند و به همین خاطر در سایر رشته‌ها به عنوان مدل «علم خوب» در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، به دنبال موفقیت نیوتن، مکانیک تبدیل به مشخص‌ترین رشته علمی شد. نظریه داروین همین تفوق و برتری را به زیست‌شناسی اعطا کرد. به دنبال موفقیت در خلق مواد جدید در اواخر قرن نوزدهم، شیمی نیز به دورانی درخشان دست یافت و سرانجام، نظریه نسبیت انیشتین و دستیابی به انرژی اتمی باعث شدند که فیزیک مجدد به برجسته‌ترین جایگاه علمی دست پیدا کند. حقیقت آن است که در بیشتر زمان‌ها فیزیک به عنوان الگوی علم خوب مطرح بوده است. البته برای نهادگرایان نیز بعد از ظهور رویکرد تکاملی داروین، این رویکرد به عنوان الگوی علم خوب مطرح شد.

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۳

آزمایشگاهی (تجربی)، این ادعا با تردیدهای اساسی مواجه است، چراکه مشخص نیست بتوان آزمون‌های تجربی را برای تمام عرصه‌های این علم به کار گرفت. (داو، ۱۹۹۷).

کالدول (۱۹۸۲) فلسفه علمی که اقتصاد مرسوم بر آن استوار است را «تجربه‌گرایی منطقی»^۱ نامیده است. این فلسفه مستلزم آن است که تمام گزاره‌های علمی قابل آزمون باشند، حتی اگر محصول نظریه‌هایی هستند که عناصر آن هیچ همتای تجربی ندارد. در این فلسفه این امکان وجود دارد که یک نظریه قیاس‌گرایانه با ارجاع به امور واقع^۲ ارزیابی شود. یکی از مهم‌ترین مظاهر تجلی این بینش بحث‌های فریدمن است؛ آنجا که این ادعا را مطرح می‌کند که موفقیت در پیش‌بینی، مهم‌ترین معیار ارزیابی است نه حقیقت موجود در محتوای فروض. این عقیده که به عنوان ابزارگرایی^۳ مصطلح شده است، در اقتصاد مرسوم تلاشی علمی تلقی می‌شود که هنگام ساخت نظریه بستر کافی برای آزمون تجربی را مهیا می‌کند. به همین خاطر طبق یک دستور جلسه درونی به نظریه پردازان برای بسط نظریه آزادی اختیار داده شده است و تنها قیدی که با آن روبه‌رو هستند، ارجاع به آزمون تجربی نتایج پایانی است.^۴ این به معنای آن است که دانشمندان اقتصاد مرسوم، روش کسب معرفت خود را درست و به دور از هر نوع تردید و خطایی می‌دانند و برای مطالعاتی که در چارچوب آن انجام می‌شود، هیچ حد و مرزی قائل نیستند. در واقع، اقتصاددانان مرسوم با اتکا به یک نگرش سنتی در فلسفه علم، مبنی بر وجود مجموعه ثابتی از قواعد که همه علوم در آن مشترک هستند و این مجموعه بین علم و غیرعلم تمایز به وجود می‌آورد و می‌تواند نسبت به اعتبار دانش علمی اطمینان فراهم آورد، سعی در القای وجود یک نوع برتری در رویکرد علمی خود داشته و دارند.

امروزه ما میدانیم که از مجموعه قواعد یادشده تحت عنوان روش علمی^۵ نام برده می‌شود که در علوم طبیعی مترادف است با «مشاهدات بی طرفانه»، «آزمایش‌های کنترل شده و قابل

1- Logical Empiricism

2- Facts

3- Instrumentalism

۴- این دستور جلسه درونی که به خاطر نداشتن بستر لازم در اصول روش‌شناختی بیرونی به عنوان رسوم‌گرایی مصطلح شده، هدف اغلب تحلیل‌های انتقادی روش‌شناس معروف بلند (۱۹۹۸) قرار گرفته است.

5- Scientific Method

همتاسازی»، «محاسبات منطقی» و «اثبات‌های ریاضیاتی خدشه‌ناپذیر». اینها مقولاتی هستند که به اعتقاد برخی از اندیشمندان، دانش علمی را عینی، جهان‌شمول و مستقل از فرد و موضوعات اجتماعی می‌سازند. البته تردیدی وجود ندارد که رشته‌های علمی مختلف مؤلفه‌های روش علمی را برحسب الزامات و شرایط خاص رشته خود تعدیل می‌کنند، اما خود همین تعديلات طبق منطق روش علمی انجام می‌شود (یونای، ۱۹۹۸).

در حال حاضر مطالعات تاریخی و انسان‌شناختی به این نتیجه رسیده‌اند که علم برحسب این روش افسانه‌ای (که به روش علمی شهرت دارد) کار نمی‌کند؛ اولاً، مشخص شده است که معیار اعتبار و کیفیت علم در حوزه‌های مختلف به طور اساسی با همدیگر تفاوت دارند. ثانیاً، تحقیقات نشان داده است که چگونه روش‌های مورد استفاده در حوزه‌های مختلف علم توسط گفت‌وگوهای متعدد میان اندیشمندان و تضاد میان این متخصصین تعیین می‌شوند (لاتور، ۱۹۸۷).^۱

با وجود این، به نظر می‌رسد بتوان مدعی شد که بخشی از جنگ بین اقتصاددانان نئوکلاسیک و اقتصاددانان نهادگرا جنگ بر سر «روش درست»^۲ در علم بوده است. شاید به همین خاطر است که برخی از اقتصاددانان معتقدند که هسته حملات اقتصاددانان نهادگرا به اقتصاد نئوکلاسیک در حوزه روش‌شناسی است (بلاگ، ۱۹۸۵). تأکید آنها بر روش‌های استقرایی و ادعای آنها در خصوص اینکه مطالعات کمی پیش شرطی برای ایجاد قوانین عمومی هستند در تضاد با ماهیت قیاسی مطالعات اقتصاد نئوکلاسیک است (یونای، ۱۹۹۸). نهادگرایان معتقد بودند که روش تجربی آنها قرابت بیشتری با روش‌های علوم مدرن تجربی به ویژه رویکردهای تکاملی، دارد. برخی از نئوکلاسیک‌ها نیز از روش‌های کیفی دفاع می‌کنند و به مطالعات خود به چشم یک هنر می‌نگرند. در اینجا به نظر می‌رسد ضرورت دارد به یک نکته توجه شود و آن اینکه اگرچه هم نهادگرایان و هم نئوکلاسیک‌ها

۱- حتی آزمایش که به عنوان یکی از اصیل‌ترین روش‌های ایجاد شناخت علمی شناخته شده است، تنها بعد از مبارزات طولانی حول این موضوع که آزمایش به علت محدودیت‌های مربوط به حواس ما در روی اشتباهات جدی می‌گشاید به عنوان یک روش نسبتاً قابل قبول و قابل اتکا پذیرفته شده است.

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۵

تلاش کرده‌اند به نوعی خود را تجربه‌گرا معرفی کنند، اما یک تفاوت اساسی میان آنها وجود دارد. در واقع، اولی را می‌توان به نوعی تجربه‌گرای پیشینی (یعنی اتکا به تجربه پیش از ساخت نظریه) در نظر گرفت در حالی که دومی را می‌توان به نوعی پسینی در نظر گرفت. گروهی از نئو کلاسیک‌ها به همکاران دانشگاهی خود دستاوردهای استدلال نظری را یادآوری می‌کردند و نهادگرایان را متهم به گردآوری حجم بیشماری از واقعیت‌ها بدون ارائه هیچ نظریه‌ای برای تبیین آنها متهم می‌کردند. مانند دیگر رشته‌ها، هم نهادگرایان و هم نئو کلاسیک‌ها از فیزیک و زیست‌شناسی مثال‌های زیادی را به کار می‌گیرند. تقریباً هیچ تحقیق روش‌شناختی‌ای وجود ندارد که به یکی از علوم طبیعی که از وجاهت بیشتری برخوردار است، اشاره نکرده باشد. از یک طرف، نئو کلاسیک‌ها از قوانین فیزیک به عنوان مدل و توجیه قوانین ساده‌ای که برای رفتار اقتصادی ارائه کرده‌اند، استفاده می‌کنند. از طرف دیگر، نهادگرایان به کار پرزحمت و پرمشقت گردآوری داده‌های مربوط به حرکت سیارات که به اعتقاد ایشان متقدم بر کشف قوانین مکانیک بوده و اساساً کشف این قوانین را ممکن ساخته است، توجه می‌کنند. آنها همچنین از نظریه تکاملی به عنوان مدلی برای علوم اقتصادی استفاده می‌کنند. نهادگرایان معتقدند سیستم‌های اقتصادی سیستم‌های مکانیکی نیستند، بلکه ارگانیسم‌های در حال تکاملی هستند که دائماً تغییر می‌کنند (یونای، ۱۹۹۸).

به هر تقدیر این دو پارادایم در برابر هم ادعاها و اتهاماتی را مطرح ساخته‌اند تا حقانیت خود را نشان دهند. در ادامه ما به برخی از این اتهامات و واکنش‌های هر پارادایم در برابر آن خواهیم پرداخت.

۲- واقع‌گرایی

برخی معتقدند مهم‌ترین ادعای نهادگرایان در برابر اقتصاد مرسوم این بوده است که این رویکرد دل‌به‌انتزاعات و مدل‌های قیاسی خود خوش‌کرده و از عالم واقع بریده است. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین ادعاهای نهادگرایان در برابر اقتصاد ارتدکس آن بود که این رویکرد فاقد تلاشی جدی برای توضیح آن چیزی است که در عالم واقع و بیرون از فضای

نظریه‌های اقتصادی، یعنی در نظام اقتصادی اتفاق می‌افتد. البته ساده‌اندیشانه است اگر تصور شود تفاوت میان اقتصاد نهادگرا و اقتصاد نئوکلاسیک در توجه یا عدم توجه به واقعیات است چراکه تفاوت آنها تا حد زیادی ماهوی است؛ «این تفاوت، در مبنای ارزیابی واقعیاتها برای مقاصد علمی است یا در تمایلی که از منظر آن واقعیات درک می‌شوند» (وبلن، ۱۸۹۸). در اقتصاد نهادگرا، اساساً خود نظام اقتصادی متفاوت از اقتصاد نئوکلاسیک فهمیده می‌شود. به همین خاطر آیرس معتقد است: «وبلن به دنبال ارائه یک درک متفاوت از خود نظام اقتصادی بود. ... [او] نظام اقتصادی را یک سیستم از فعالیت‌های به هم مرتبط می‌دانست که مردم هر جامعه بر مبنای آن زندگی می‌کنند. در این سیستم بدنه‌ای از دانش، مهارت‌ها و انباره‌ای از تجهیزات فیزیکی وجود دارد. این سیستم همچنین شامل شبکه پیچیده‌ای از روابط شخصی است که رسوم، آداب، عواطف و عقاید جزمی^۱ موجب تقویت آن می‌شود.» (آیرس (۱۹۶۴) نقل از استنفیلد، ۱۹۹۹).

بنابراین می‌توان گفت مخالفت اقتصاد نهادگرا در برابر اقتصاد مرسوم تنها به این تصور رایج که توجه دقیق به واقعیات مهم است، بازمی‌گردد چراکه می‌توان مدعی شد اقتصاددانان مرسوم نیز واقعیات را مهم تلقی می‌کنند. البته دلیل اصلی این مخالفت دیرینه به دقت در این یا آن واقعیت نیز مربوط نمی‌شود، بلکه همچنان که نقل قول بیان شده از وبلن نشان می‌دهد، موضوع به تفسیر واقعیات و اهمیت دادن به آنها مربوط می‌شود؛ کدام واقعیات مهم‌اند؟ آنها چه معنایی دارند؟ بیشتر اختلافات بین اقتصاد نهادگرای قدیم و اقتصاد مرسوم به این پرسش‌ها باز می‌گردد (استنفیلد، ۱۹۹۹).

یکی از مهم‌ترین مصادیق این بحث خود ماهیت علم اقتصاد است؛ از اقتصاد مرسوم به عنوان علم انتخاب یاد می‌شود، بنابراین تا حد زیادی شامل آزمون و بررسی تخصیص منابع به رجحان‌های فردی است. به عنوان یک اصل متعارف و بدیهی فرض می‌شود که خواسته‌های انسان نامحدود است، اما ماهیت و جوهر این خواسته‌ها به عنوان موضوع مورد مطالعه در نظر گرفته نمی‌شوند و داده شده تلقی می‌شوند. همچنین به عنوان یک اصل متعارف و بدیهی

نهاد‌گرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۷

فرض می‌شود که منابع محدودند، اما ماهیت و جوهر آنها مورد توجه نظریه پرداز اقتصادی قرار نمی‌گیرد و آنها نیز داده شده تلقی می‌شوند، بنابراین در این رویکرد نقطه آغازین تحلیل انسان منتزع شده‌ای است که خواسته‌ها و ظرفیتش برای کسب درآمد به منظور ارضای این خواسته‌ها از پیش مشخص و داده شده است. بر این اساس، فرض می‌شود افرادی که خصیصه عقلانیت به آنها نسبت داده شده است، مزایای مبادله را تشخیص می‌دهند، از این رو تقسیم کار به واسطه «تمایل عقلانی آنها به انجام مبادله» ایجاد می‌شود. تحت شرایط مشخص این تمایل منجر به حداکثر شدن جریان درآمد حقیقی ممکن با عنایت به قید منابع و توزیع اولیه منابع و ترجیحات می‌شود.

همانطور که استنفیلد (۱۹۹۹) به نقل از آیرس اشاره می‌کند «برای اقتصاد نهاد‌گرا، قلمرو و هسته اصلی مشکلات متفاوت است.» خواسته‌های افراد و منابع موجود برای استفاده در فرآیند تولید خود از جمله متغیرهایی هستند که باید تبیین شوند. هم خواسته‌های انسان و هم فناوری تغییر می‌کنند و این مساله موجب می‌شود که هم ترکیب و هم تعریف فهرست^۱ منابع موجود دچار تغییر شود. خواسته‌ها و فناوری نه به طور تصادفی تغییر می‌کنند و نه اینکه به واسطه کارکرد برخی قوانین طبیعی بدون مشارکت و کارگزاری انسان تغییر می‌کنند، بلکه به واسطه نفوذ و تاثیر پدیده‌هایی که در نظام اجتماعی انسان درون‌زا هستند، تغییر می‌کنند. از آنجایی که نظام اجتماعی بشر اساساً نظامی تشکیل شده از قدرت و عادت است، بنابراین آنچه موجب ظهور این تغییرات می‌شود، کاربست قدرت و عادت است. افراد که طبیعت و ماهیتی غایت‌شناسانه دارند، برحسب حد و اندازه قدرت خود به تنهایی یا به طور جمعی اهدافشان را که معرف تمایلات عادی آنها است از طریق بکارگیری ابزارهایی که بر حسب همین تمایلات داده شده‌اند، تعقیب می‌کنند. وقتی روش‌ها و ابزارهای موجود کارایی خود را از دست می‌دهند، اختراعات و ابداعات رخ می‌نمایند و از این اختراعات و ابداعات، خواسته‌ها و ابزارهای جدید جریان می‌یابند.

نهادگرایی^۱ تأکید دارد که برای درک فعالیت‌های اقتصادی هر گروه انسانی، آزمون تجربی و نظری آن فرآیند اجتماعی‌ای که از طریق آن این تغییرات رخ می‌دهد، ضرورت دارد. تغییرات درخواست‌ها و منابع و فرآیندهای اجتماعی موجب این تغییرات، بخشی از متغیرهای تحلیل نهادی را تشکیل می‌دهند و این برخلاف وضعیت پارامتریک و برون‌زای آنها در تحلیل‌های اقتصاد مرسوم است، بنابراین دغدغه نهادگرایان، آزمون و مطالعه این تغییرات با عنایت به تأثیر آنها بر جریان درآمد حقیقی است، به همین خاطر آیرس معتقد است که «اگر ارزش اقتصادی^۲ در کل معنایی داشته باشد، معنایش تحقق پیوسته و تدریجی سازمان موثرتری از فرآیند زندگی است» (آیرس، ۱۹۶۲، ۲۲۸).

در این ارتباط فرآیند تعدیلات نهادی که این تغییرات موجب آن می‌شوند، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. در حقیقت می‌توان گفت تعدیلات و تغییرات نهادی به عنوان مهم‌ترین واقعیت اقتصادی و موثرترین موضوع در فرآیندها و فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، اصلی‌ترین مساله در اقتصاد نهادگراست و به همین خاطر است که نهادگرایان معتقدند «نظریه عمومی اقتصادی^۳ باید نظریه‌ای در خصوص تعدیل نهادی باشد» (فاستر نقل از تول ۱۹۷۷، ۸۳۷). توجه به تغییرات نهادی از آن جهت مهم است که جامعه انسانی همچون کلیتی است مبتنی بر وابستگی‌های متقابل، بنابراین تغییرات حادث شده در آن در تمام سیستم منشعب می‌شود، به خصوص آن دسته از تغییرات نهادی و فناورانه‌ای که گونه‌های انسانی به عنوان مجموعه‌ای از مخلوقات مادی و موجود در الگوهای رفتاری سازگار با جامعه آن را باز تولید می‌کنند. پیشرفت‌های نهادی و فناورانه، موضوعات جدیدی در ارتباط با رفتار فردی، قانون، اخلاق، سیاست، آموزش و نظایر آن پدید می‌آورند و از این نظر لحاظ کردن آنها در مولفه‌ها و نظریه‌های اقتصادی ضرورتی انکارناپذیر است.

- در این مقاله هر جا کلمه نهادگرایی بدون صفت بکار رفته منظور نهادگرایی قدیم است که توسط افرادی همچون وبلن، کامنز و میچل پایه‌گذاری شده و دارای تفاوت‌های اساسی با نهادگرایی جدید که توسط افرادی همچون کوز، نورث و ویلیامسون پایه‌گذاری شده، است.

2- Economic Value

3- The Economic General Theory

نهاد‌گرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۹

شاید تغییرات نهادی را بتوان مهم‌ترین واقعیت مورد غفلت در اقتصاد مرسوم دانست. تغییرات نهادی می‌تواند تمام مولفه‌ها و پدیده‌های اقتصادی را از بیخ و بن متحول سازد. تغییرات نهادی به خوبی می‌تواند ما را از یک جامعه ماقبل سرمایه‌داری به یک جامعه سرمایه‌داری و از آن به یک جامعه پس‌سرمایه‌داری و از آن به یک جامعه ابرشرکت‌سالاری، جامعه علمی و هر چیز دیگری منتقل کند. به خوبی مشخص است که تحت این تغییرات ما با ارزش‌ها، قواعد، قوانین و اساساً انسان‌های کاملاً متفاوتی مواجه خواهیم بود، بنابراین نظریه‌های متفاوتی برای بیان و تبیین موضوعات موجود در هر کدام لازم است و دلخوش کردن به یک نظریه «همه‌زمانی - همه‌مکانی» به هیچ وجه نمی‌تواند قابل دفاع باشد.

اینکه یک پارادیم مدعی باشد که می‌تواند نظریه‌ای برای همه زمان‌ها و مکان‌ها ارائه کند، نشان می‌دهد که ایده‌های آن کمترین تماسی را با واقعیات ندارند و به نظر می‌رسد به همین خاطر است که کلارک مدعی شده است: «اقتصاد باید نسبت به آنچه اقتصاد ارتدوکس تاکنون انجام داده است، تماس بیشتری با واقعیت داشته باشد و دامنه وسیع‌تری از داده‌ها را دربرگیرد. اقتصاد باید یا از طریق استقرایی‌تر شدن، یا از طریق تایید هر چه بیشتر نتایج و یا از طریق پذیرش تحقیقات پذیرفته شده توسط متخصصین سایر رشته‌ها، نظیر روان‌شناسی، انسان‌شناسی، علم حقوق و تاریخ با این داده‌ها تماس برقرار کند. بنابراین کل این جنبش جدید (نهاد‌گرایی) را می‌توان به عنوان تقاضایی برای رویه‌ای که به نظر علمی‌تر می‌رسد، دانست» (کلارک (۱۹۲۷) ص ۲۲۱، نقل از راترفورد، ۲۰۰۱). می‌توان مدعی شد که یکی از مهم‌ترین دلایل غفلت از واقعیت و عدم توجه کافی به آن به بینش روش‌شناختی اقتصاددانان مرسوم در ساخت نظریه‌ها مربوط می‌شود. در نظریه‌های اقتصاد متعارف به آسانی می‌توان مشاهده کرد که اقتصاددانان در ساخت نظریه‌های خود همواره به دنبال فرضی هستند که هر چه بیشتر رام‌تر باشند. طبیعتاً این فروض بازتاب درستی از واقعیات و آنچه در عالم واقع رخ می‌دهد، نیستند.

این تاکید بر واقعیت از سوی نهاد‌گرایان و متهم کردن اقتصاددانان مرسوم به غفلت از آن موجب شده است که آنها به عنوان دفاع از خود، نهاد‌گرایان را متهم به نداشتن نظریه کنند.

این مساله که یکی از جدل‌های جدی و مهم میان این دو پارادایم است، موضوعی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۳- آیا نهادگرایی به واقع فاقد نظریه است

یکی از نسبت‌هایی که نئوکلاسیک‌ها به اقتصاددانان نهادگرا می‌دهند، این است که این رویکرد فاقد نظریه است. در واقع، اقتصاددانان مرسوم اغلب اقتصاد نهادگرای قدیم را به این بهانه کنار می‌گذارند که نظریه‌ای ارائه نمی‌کند. مسلماً این نگرش نادرست است، چرا که نهادگرایی نیز در خصوص نظام اقتصادی دارای نظریه است. وقتی اقتصاددانان می‌گویند نهادگرایی تنها تاثیر ناچیزی بر تفکرات آکادمیک داشته، منظور آنها این است که اقتصاد نهادگرا نتوانسته بدیل مناسبی برای اقتصاد مرسوم ارائه کند. برای مثال، مارک بلاگک نهادگرایی را چیزی بیشتر از انزجار نسبت به اقتصاد مرسوم نمی‌داند و جورج استیگر معتقد است نهادگرایی برنامه تحقیقاتی مشخصی ندارد و خصلت برجسته آن دشمنی با سنت نظری متعارف است (نقل از راترفورد، ۲۰۰۷). شبیه این گزاره‌ها را در عبارات نایت نیز می‌توان مشاهده کرد. او معتقد است: «تمام آن چیزی که پیشکسوتان^۱ [نهادگرا] به اشتراک داشتند، خصومت در برابر عقاید ارتدوکس، یا کلاسیک، یا نظریه و یا هر عنوان دیگری که ممکن است برای سازوکار انتزاعی مطلوبیت، بازار و قیمت‌ها که عناصر اصلی دروس استاندارد و مقدماتی اقتصاد هستند، انتخاب شود، است» (نایت، ۱۹۵۲، ص ۴۵). حتی بولدینگ - کسی که با خوشحالی حاضر به پذیرفتن عنوان نهادگرا از سوی آیرس برای خود است (بولدینگ، ۱۹۵۷، ص ۱۲) - چنین نسبتی به نهادگرایان می‌دهد.

این ایده که نهادگرایی «اساساً یک جنبش معاند است» توسط نویسندگان متأخرتر مورد پذیرش قرار گرفته و پیوسته به آن استناد می‌شود. برای مثال، ویلیامسون معتقد است: «نهادگرایی قدیم از آنجایی که یا مایل نبوده یا قادر نبوده که برنامه تحقیقاتی رقیبی را ارائه کند، بیش از حد خود را دلمشغول مخالف‌های روش‌شناختی در برابر اقتصاد ارتدوکس

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۱۱

کرده است» (ویلیامسون ۱۹۹۸، ص ۲۴) نقل از راترفورد، (۲۰۰۷). در واقع، این گروه از اقتصاددانان براساس این ایده سعی در بیان این نکته دارند که نهادگرایی هرگز به شکلی جدی به عنوان بدیل اقتصاد ارتدوکس در نظر گرفته نشده است. برای مثال، لندرت معتقد است که به خاطر این واقعیت که نهادگرایی چیزی جز یک جنبش معاند نیست، غیرممکن است بتوان آن را یک مکتب در نظر گرفت؛ «تعدادی از تاریخ دانان نظریه اقتصادی در تفکرات گروه خاصی از اقتصاددانان هترودوکس وحدت کافی برای طبقه بندی آنها در مکتبی که به عنوان نهادگرایی شناخته شده است یافته‌اند. ... در حالی که علقه‌های مشترکی در میان این گروه وجود دارد، نمی‌توانیم زمینه‌های کافی برای یک چنین طبقه‌بندی پیدا کنیم و به همین خاطر این گروه از نویسندگان را برحسب تنها عنصر مشترک غیرقابل تردیدشان، یعنی عناد با نظریه ارتدوکس، طبقه‌بندی می‌کنیم.» (۱۹۷۶، ص ۳۱۹)

نهادگرایان از این انتقادات به خوبی آگاه بودند و قویاً این ادعا را رد می‌کردند و همواره اعتقاد خودشان به ضروری بودن نظریه را بیان کرده‌اند. این را به خوبی می‌توان در تأکیدات و بلن مشاهده کرد؛ آنجا که تبدیل علم اقتصاد به یک علم تکاملی را چنین خلاصه می‌کند: «... اقتصاد تکاملی باید نظریه‌ای در خصوص فرآیند رشد فرهنگی باشد، فرآیندی که توسط تمایلات و منافع اقتصادی تعیین می‌شود، یعنی باید نظریه‌ای در خصوص توالی تجمعی نهادهای اقتصادی باشد و برحسب فرآیند بیان شود.» (وبلن، ۱۸۹۸، ص ۳۹۳)

وبلن خود از جمله کسانی است که همواره به عدم کفایت نظریه‌های اقتصادی موجود در خصوص صورت‌بندی تغییرات نهادی و فرآیند زندگی تأکید دارد و معتقد است که فرآیند زندگی اقتصادی به میزان زیادی هنوز منتظر صورت‌بندی نظری^۱ است^۲. البته تأکید نهادگرایان بر تحقیقات تجربی و انتقاد از نظریه انتزاعی تا حدودی باعث شده است که آنها

1- Theoretical Formulation

۲- برخی از متفکرین نهادگرا، همچون استنفیلد و هاجسون معتقدند که هنوز هم فرآیند زندگی اقتصادی منتظر صورت‌بندی نظری است.

همواره در مظان این اتهام قرار داشته باشند^۱. نهاد گرایان به خوبی می دانستند که اتهام نئوکلاسیک ها می تواند به تلاش های آنها صدماتی را بزند، از این رو با قاطعیت منکر ادعاهای نئوکلاسیک ها در این خصوص بودند. نهاد گرایان زیادی تلاش کرده اند به این اتهام نئوکلاسیک ها پاسخ بدهند. یکی از اصلی ترین شخصیت های آنها که تلاش کرده به اینگونه مباحث پاسخ دهد، وسیلی سی میچل است (یونای، ۱۹۹۸). میچل معتقد است: «همه ما هر دو نوع تحلیل های کمی و تحلیل های کیفی را انجام می دهیم» و دلیل منطقی وجود ندارد برای اینکه تلاش کنیم تا نشان دهیم که «یک نوع تحلیل باید بر نوع دیگر مسلط باشد» چرا که پرواضح است که «نمی توان از تحلیل های کیفی چشم پوشید، زیرا اگر از سایر دلایل بگذریم، مطالعات کمی خود تمایز نوع ها^۲ را شامل است و تمایز نوع ها با تمایزات مربوط به کیفیت آغاز می شود.» (۱۹۲۵، ۱)

اهمیت این موضوع برای صاحب نظران اقتصادی آنجا آشکار می شد که میچل آن را به کرات تکرار می کرد: «هیچ کس از طرف مقابل اهمیت تحلیل های کمی را انکار نکرده است، همان طور که از این طرف نیز هیچ کس تحلیل های کیفی را منکر نشده است. حداکثر تفاوت هایی در تأکیدات وجود دارد.» این گفته های میچل در واقع پاسخ او به انتقادات افرادی همچون وینر است، هنگامی که آنها به حمایت نهاد گرایان از تحلیل های کمی حمله کردند (میلز، ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸). او بعدها به شرح و بسط ایده خود پرداخت: «این اشتباه بزرگی است که روش کمی توسط استقرا مشخص شود و فرآیندی که از طریق آن نظریه ارتدکس اقتصادی بسط یافته است توسط قیاس. در تمام فعالیت های فکری ضروری است که از داده های مبهم به دست آمده از مشاهدات به ایده های [نظریه های] بسیط حرکت کنیم، سپس به واقعیت های خاص باز گردیم.» (ورکینگ، ۱۹۲۷، ۲۰)

- آیرس (۱۹۵۱) به خوبی به این نکته اشاره می کند. او معتقد است: «شور و شوق نهادگرایان برای عینیت (Objectivity) باعث شده است که بسیاری از نهادگرایان خودشان را وقف مطالعات تجربی کنند و از تفسیر واقعیت هایی که مطالعاتشان آشکار ساخته غفلت کنند، این به آن معنا نیست که آنها نظریه ندارند.»

نهاد‌گرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۱۳

آگاهی میچل از اتهام مطرح شده در برابر نهاد‌گرایی را به خوبی می‌توان در گونه‌های نظریه اقتصادی از مرکانتیلیسم تا نهاد‌گرایی مشاهده کرد؛ آنجا که او به بحث در خصوص کامنز می‌پردازد به این نکته اشاره می‌کند که از زمان انتشار اولین آثار وبلن بسیاری از مطالعاتی که به ارزیابی نهاد‌گرایی پرداخته‌اند «با این گلابه پایان می‌یابند که نهاد‌گرایان کار چندانی غیر از نقد اقتصاد ارتدکس انجام نداده‌اند و به وظیفه خود در قرار دادن موضوعات در جای خودشان عمل نکرده‌اند.» (۱۹۶۹) و در همین ارتباط میچل کتاب معروف کامنز با عنوان اقتصاد نهاد‌گرا (۱۹۳۴) را علاج این مشکل معرفی می‌کند. از نظر میچل، کتاب کامنز «دامنه وسیعی از مسائل اقتصادی را پوشش می‌دهد و یقیناً شایسته آن است که به عنوان تلاشی متهورانه برای فراهم آوردن کمکی سازنده در نظر گرفته شود، کمکی که همه آن را از نهاد‌گرایی انتظار داشتند.» (همان)

البته برخی دیگر از نهاد‌گرایان نیز به خوبی بر اهمیت نظریه تأکید کرده‌اند. برای مثال، جان موریس کلارک ضمن آنکه به محدودیت‌های روش قیاسی اشاره می‌کند، این را نیز اضافه می‌کند که استقرا نیز به تنهایی کافی نیست، چراکه تبیینی در اختیار ما قرار نمی‌دهد. وی معتقد بود که هسته علم ترکیب روش‌های قیاسی و استقرایی است (۱۹۲۴ و وبلن ۱۸۹۸). تاگول (۱۹۲۵) نیز حامی ترکیب رویکردهای قیاسی و تجربه‌گرایانه بود و معتقد بود: «واقعیت آن است که قیاس در قلب استقرا قرار دارد. بهترین نظریه پرداز کسی است که روش‌های استقرایی را خوب می‌شناسد.» تاگول با رجعت به گذشته علوم طبیعی خاطر نشان می‌کند که نیوتن، داروین و پاستور از جمله معدود کسانی بوده‌اند که سبقه بکارگیری هر دو نوع روش قیاسی و استقرایی را داشته‌اند. او همچنین به افرادی همچون لاپلاس، لامارک، فرانکلین و پریستلی اشاره می‌کند که «اگرچه آثارشان مبتنی بر روش استقرا نبود» اما کمک شایان توجهی به تاریخ علم کرده‌اند (همان، ۴۰۱). اینکه تاگول - که خود از حامیان تحقیق تجربی است اینچنین از اندیشمندان قیاس‌گرا یاد می‌کند، بیانگر آن است که او مایل بوده تعهدش به مطالعات نظری را نشان دهد.

لایونل ادی که او نیز یکی دیگر از حامیان پرشور و شوق مطالعات تجربی است، تأکید می‌کند: «احیای نظریه محض آرزوی روش کمی است» (۱۹۲۷، ۴۱۰). او معتقد بود که وظیفه اصلی نسل جوان نهاد گرایان «تبدیل واقعیات نامتجانس به فرضیه‌های مناسب به منظور رویارویی با مشکلات پیش روی ماست». او اذعان می‌کند که تاکنون «این گروه تنها بخش ناچیزی از این مسئولیت را به دوش گرفته است» (۱۹۲۷، ۴۱۰-۴۱۱). در نتیجه «انبوه مطالعات خاص بیشتر مایل به تبدیل به یک آنارشیسم فکری بوده است» (همان، ۴۳۴).

با وجود این، ادی معتقد است که فقدان نظریه واکنشی به دلمشغولی‌های گذشته اقتصاد ارتدکس با نظریه بوده است، نه یک خصیصه ذاتی نهاد گرایی. او نیز مانند میچل معتقد بود که مطالعات کامنز و همیلتون در زمینه توسعه تاریخی حقوق مالکیت و روابط نیروی کار به خوبی مصادیقی از مطالعات نظری برجسته در اقتصاد نهاد گرا هستند. وی در عین اعتقاد به این موضوع که در اقتصاد نهاد گرا چنین تلاش‌هایی زیاد نیستند، تردیدی نداشت که در سال‌های آتی این مشکل توسط نهاد گرایان برطرف خواهد شد. نکات مشابهی توسط سایر نهاد گرایان (همچون کاب، ۱۹۲۶ و میلز، ۱۹۲۴، ۵۴) مطرح شده است. اینها خود دلایلی هستند که نشان می‌دهند برخلاف تصور مرسوم نهاد گرایان به نظریه بسیار اهمیت می‌داده‌اند.

از پرسش‌های دیگری که جا دارد به آن پردازیم این است که یک نظریه چگونه ارزیابی و درک می‌شود؟ و اگر نهاد گرایان تا این اندازه نسبت به برخورد با نظریه وسواس داشتند، چرا اقتصاددانان نئو کلاسیک اینچنین بی‌رحمانه آنها را سانسور کرده‌اند؟ یک پاسخ می‌تواند این باشد که این انتقاد تنها بخشی از پروژه «دیو نشان دادن دشمن بوده است. طرفین دعوای دانشگاهی، مانند دیگر دعوایها، اغلب در خصوص دیدگاه‌های مخالف خود مبالغه می‌کنند تا از این طریق بتوانند از اعتبار آن بکاهند.

البته این تمام ماجرا نیست، چرا که با وجود آنکه هم نئو کلاسیک‌ها و هم نهاد گراها قبول داشتند که روش‌های قیاسی و استقرایی روش‌های مکملی هستند، در خصوص ماهیت و نقش نظریه با یکدیگر مجادله می‌کردند. سرنخ این مجادلات را در آثار و گفته‌های اندیشمندان بزرگ اقتصادی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ می‌توان مشاهده کرد. (یونای، ۱۹۹۸)

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۱۵

برای مثال، میچل در حالی بر نقش و اهمیت نظریه تأکید می‌کند، معتقد است نظریه تنها زمانی می‌تواند کمک کند که به مطالعات تجربی ربط داشته باشد و این خصیصه‌ای است که نظریه ارتدکس فاقد آن است. میچل در این خصوص پرسش مهمی مبنی بر اینکه «وقتی یک نظریه پرداز مسائل خود را با یک آماردان در میان می‌گذارد، آیا پاسخی که او دریافت می‌کند، ربطی به پرسش‌هایش خواهد داشت؟ و وقتی یک آماردان تلاش می‌کند یک نظریه اقتصادی را آزمون کند، آیا آزمون او به نتیجه‌ای خواهد رسید؟» (۳، ۱۹۲۵) مطرح می‌کند. پاسخ او به این پرسش‌ها منفی است، چرا که نظریه ارتدکس به نحوی ساخته شده بود که به داده‌های تجربی بی‌ربط بود.

طبق ترمینولوژی پوپر، میچل معتقد بود که نظریه‌های ارتدکس ابطال‌ناپذیر بودند؛ پس فایده مطالعات کمی چیست. میچل معتقد است که اگر آنچه در ذهن خود از نظریه داریم، نظریه جونزی (نئو کلاسیکی) باشد، در آن صورت مطالعات کمی هیچ فایده‌ای نخواهند داشت. به عقیده او، صورت‌بندی جونز و مارشال از مسائل اقتصادی به نحوی نبود که بتوان به وسیله تحقیقات تجربی به آنها پاسخ داد؛ این بزرگ‌ترین نقص کار آنها بود.

میچل به منظور پیوند ایده‌های وبلن در ارتباط با اهمیت نهادهای «اقتصاد پولی»^۱ سعی در استفاده فراوان از مباحث آماری کرد. یکی از تلاش‌های در خور تحسین میچل انتشار کتاب «ادوار تجاری»^۲ در سال ۱۹۱۳ است؛ کتابی که در آن زمان به عنوان پارادایمی برای اقتصاد علمی در نظر گرفته شد.

میچل توانست ادوار تجاری را به عنوان پدیده‌ای منبث از الگوهای رفتاری ایجاد شده توسط نهادهای یک اقتصاد پولی توسعه یافته تحلیل کند. همانطور که راترفورد (۲۰۰۱) تأکید می‌کند، این ایده محدود به میچل نبود، سایر نهادگرایان علاقه‌مند به روش‌های کمی،

1- Money Economy

- اقتصادی که خصیصه آن همگانی بودن مبادلات بازاری، انجام فعالیت‌های اقتصادی به منظور کسب سود، وجود نهادهای بانکی و پولی پیشرفته، مالیه شرکتی و نظام قیمتی به هم مرتبط و پیچیده است.

2- Business Cycles

یعنی افرادی همچون اف. سی. میلز، موریس کوپلند^۱ و ویلارد ثورپ^۲ نیز به این موضوع پرداخته‌اند.

تلاش میچل برای ایجاد پیوند بین نظریه اقتصادی و آمار از آن جهت بود که به اعتقاد وی، نظریه تنها زمانی می‌تواند نقش حیاتی داشته باشد که بتواند با یافته‌های تجربی رابطه برقرار کند: «آنچه باید انتظار آن را داشته باشیم، بازچینی مسائل قدیمی به شیوه‌های جدید و قابل بررسی‌های آماری است. در جریان صورت‌بندی مجدد مسائل، نظریه اقتصادی تغییر خواهد کرد، البته نه فقط به لحاظ شکلی، بلکه به لحاظ محتوایی ... احتمال کمی وجود دارد که تبیین‌های قدیمی توسط این محققان رد شوند، اما احتمال زیادی وجود دارد که آن نظریه‌ها کنار گذاشته شوند.» (میچل، ۱۹۲۵)

گفته‌های میچل واکنش‌های زیاد و تندی را از جانب نئو کلاسیک‌ها موجب شد، چراکه گفته‌های او را درخواستی برای دور ریختن کل دکترین قدیمی تفسیر می‌کردند. اقتصاددانان نئو کلاسیک به رهبری جاکوب وینر سعی داشتند برای مقابله با این بحث نهادگرایی را نامشروع سازند: «به ما گفته شده است که در آینده نزدیک اقتصاددانان دیگر علاقه‌ای به پرسش‌هایی که اقتصاددانان قدیمی‌تر به دنبال پاسخ آنها بودند، نخواهند داشت، بلکه خود را دلمشغول مسائل جدید خواهند ساخت و آن هم فقط مسائلی که از طریق تکنیک‌های کمی قابل تحقیق باشند. همچنین به ما گفته شده است که در زمان‌هایی در آینده اقتصاددانان جدید ... خرسند به انجام تحقیقات جامعی^۳ خواهند بود که حوزه آنها محدود و دقیق خواهد بود و خرسند به حجم انبوهی از اطلاعات درباره روابط کشف شده به طور تجربی در خصوص دامنه‌های محدودی از پدیده‌های عینی خواهند بود.» (وینر، نقل از یونای، ۱۹۹۸)

وینر این هشدار را می‌دهد که این وعده و وعیدها شبیه وعده و وعیدهایی است که چند دهه پیش تاریخ گراهای آلمانی می‌دادند؛ وعده و وعیدهایی که به اعتقاد او به ناکجاآباد ختم شد.

1- Morris Copeland

2- Willard Thorp

3- Detailed Investigations

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۱۷

هیچ تردیدی وجود ندارد که هر دو اردوگاه حامی روش‌شناسی‌ای هستند که استدلال قیاسی را با استدلال استقرایی مبتنی بر جمع‌آوری داده‌ها ترکیب می‌کند، اما همان‌طور که میچل اشاره می‌کند، «تفاوت‌هایی در تأکیدات وجود دارد».

به آسانی می‌توان مدعی شد که نظریه پردازان سعی دارند دنیا را آنچنان که می‌شناسند درک کنند، پس می‌توان گفت که آنها «تجربه‌گرا» هستند. به همین شکل، مشاهده دنیا نیازمند گونه‌هایی از طرح‌های نظری است تا براساس آن بتوان درکی از داده‌ها به دست آورد. با تمام این حرف‌ها، نهادگراها و نئوکلاسیک‌ها درک متفاوتی از رابطه مطالعات تجربی و مطالعات نظری دارند؛ اول از همه اینکه درک نئوکلاسیک‌ها و نهادگراها در خصوص اصول بنیادین نظریه ارتدکس متفاوت از یکدیگر است.

میچل و اغلب نهادگرایان معتقد بودند که اقتصاد ارتدکس قادر نیست تبیین مناسبی از واقعیات ارائه کند، بنابراین به دنبال آن بودند که نظریه‌ای جدید آن‌ها را از صفر بسازند. در مقابل، نئوکلاسیک‌ها نظریه ارتدکس را نقطه شروع خوبی می‌دانستند و نهادگرایان رادیکال را به خاطر تمایلشان برای کنار گذاشتن نظریه ارتدکس مورد انتقاد قرار می‌دادند. وینر از جمله کسانی بود که در توانایی برای ساختن نظریه‌ای کاملاً جدید براساس داده‌های جمع‌آوری شده در آن زمان، شک داشت. به عقیده او، اقتصاددانان باید از یک نظریه عمومی کار خود را آغاز کنند، درست همان کاری که اقتصاد نئوکلاسیک می‌کرد و بعد برحسب نتایج تجربی آن را تعدیل کنند (یونای، ۱۹۹۸).

در واقع نئوکلاسیک‌ها بر این باور بودند که نظریه ارتدکس حتی به شکل قدیمی‌اش هنوز مفید است. برخلاف میچل، وینر معتقد بود که مسائل و مشکلات مطرح شده توسط اقتصاددانان کلاسیک و نئوکلاسیک هنوز هم ربط و اهمیت خود را از دست نداده‌اند. برای مثال او معتقد بود که بسیاری از اقتصاددانان «به دنبال آن هستند که مسائل مربوط به بعد از جنگ جهانی اول را به کمک ادبیات انگلیسی دو دهه اول قرن نوزدهم روشن سازند».

بای نیز می‌پذیرد که دکترین قدیمی نیاز مبرم به اصلاحاتی دارد، اما پیش‌بینی نمی‌کند که «اصول حاصله تفاوت اساسی با داشته‌های کنونی ما داشته باشند، آنچنان که برخی از منتقدان

انتظار دارند که ما باور کنیم». بای نیز همچون نهادگرایان معتقد به روش‌شناسی ترکیبی قیاسی - استقرایی است، اما در آزمون نظریه ارتدکس به وسیله تحقیقات تجربی اختلاف اساسی با نهادگراها داشت: «مطالعه موشکافانه تر فرآیندها و نهادهای خاص و مطالعات استقرایی و تجربی به احتمال زیاد توسعه خواهند یافت. هیچ تردیدی وجود ندارد که این روند منجر به پالایش و بازبینی اساسی نظریه عمومی ما خواهد شد و همچنان علاقه‌مندی به آن نظریه پابرجا خواهد ماند و دست کشیدن از آن نه مورد انتظار است و نه مطلوب». هیچ تردیدی وجود ندارد که این اساساً متفاوت از ارزیابی نهادگرایی بود که نسبت به پتانسیل نظریه ارتدکس برای کمک به حل مشکلات اقتصادی شک داشتند.

یکی دیگر از نهادگرایان برجسته‌ای که تلاش زیادی برای مبارزه با این تصور ضدنظری^۱ بودن نهادگرایی کرده، کلارنس ای. آیرس است. رد دیدگاه ضدنظری بودن نهادگرایی توسط آیرس بسیار تأمل‌برانگیز است. او به این ادعای رایج که می‌گوید «نهادگرایی خیلی جالب است، اما نه نظریه‌ای دارد و نه اصولی» اشاره کرده و از آن به عنوان قضاوتی ناراحت‌کننده یاد می‌کند؛ «در واقع، من از کسانی ناراحت هستم که خود را سرگرم چنین تفکراتی کرده‌اند. نهادگرایی تلاشی برای پاسخگویی به آن سؤال اساسی است که تمام اقتصاددانان با آن مواجه هستند: اقتصاد^۲ به چه معناست؟ نهادگرایی مدعی است که این معنا را می‌توان در تأثیر متقابل نهادها و فناوری یافت. به عبارت دیگر، نهادگرایی مدعی است که نهادها و فناوری پایه و اصول تحلیلی اقتصاد را تشکیل می‌دهند. نظریه نئوکلاسیک نیز معنای اقتصاد را در تأثیر متقابل خواسته‌ها و کمیابی می‌جوید که بیان آن برحسب الفبای عرضه و تقاضا اصول پایه‌ای آن را تشکیل می‌دهد. با عنایت به طرز برخورد برخی از اقتصاددانان، در اینجا تأکید می‌کنم که یکی دانستن نظریه اقتصادی با رسم منحنی، مترادف است با غفلت از پیش فرض‌های نظری‌ای که اهمیت و اعتبار منحنی‌های ترسیمی از آنها برآمده است.» (آیرس، ۱۹۵۱، ص ۵۲)

1- Theoretical

2- Economy

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۱۹

دلیل دلمشغولی مصرانه نهادگرایان با نهادهای اجتماعی و فناوری همین تفاوت در بینش است. آیرس معتقد است که سرچشمه این دلمشغولی یک نوع علاقه ادبی^۱ در توصیف صحنه جامعه که فعالیت‌های اقتصادی در آن رخ می‌دهند، نیست، بلکه بر این باور استوار است که تغییر اجتماعی (از جمله توسعه اقتصادی) را تنها می‌توان برحسب نیروهای اجتماعی، نه برحسب خواسته‌های «انسان» یا «کمیابی طبیعی» که بی‌تردید هر دو آنها توسط نهادهای رایج و وضعیت مهارت‌های صنعتی تعیین می‌شوند، تبیین کرد. به همین خاطر آیرس معتقد است که جوهر نهادگرایی عبارت است از تلاش‌های صورت گرفته برای شناسایی و متمایزسازی آن چیزی که وبلن آن را «نیروهای عظیم‌تری که به شکل مبهمی در پشت صحنه پدیده سطحی بازار در جریان هستند» می‌نامد. این تلاش، دلمشغولی وبلن در کل زندگی‌اش بود.

این موضوع همچنین دلمشغولی دائم جان دیویی در طول نیم قرن فعالیت‌های علمی او بوده است. به طور خلاصه، نظریه این است که فناوری (که علم نیز جزو آن است) نیروی پویایی است که موجب شکل‌گیری تمدن جدید^۲ (و شاید حتی، کل تمدن) شده است.^۳ نکته‌ای که آیرس بر آن تأکید دارد این است که قُدمای اقتصادی (همچون اسمیت، ریکاردو، جان استوارت میل) به درستی نظریه اقتصادی را نظریه‌ای از ارزش می‌دانسته‌اند و به همین خاطر از همان آغاز یکی از مسائل و موضوعات محوری علم اقتصاد رابطه بین ارزش مبادله‌ای و ارزش استفاده‌ای بوده است؛ «منتقدان اغلب می‌گویند که نهادگرایی هر چیزی

1- Literary Interest

2- Modern Civilization

- باید توجه داشته باشیم که نهادگرایان بر این باور نیستند که فناوری یک نیروی بیرونی (بیرونی نسبت به رفتار انسان یا ساختار اجتماعی) است؛ «مشخصاً فناوری نیروی بیرونی نیست، اگرچه اغلب کج‌فهمی‌ها از نهادگرایی از این فرض برآمده است که فناوری نیروی بیرونی است. چنین به نظر می‌رسد که منتقدان هیچ عذاب وجدانی در انکار [این حقیقت] که تمدن توسط فناوری شکل یافته است، ندارند و با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای [و بازم بدون هیچ عذاب وجدانی] نهادگرایان را سرزنش می‌کنند و معتقدند نهادگرایان می‌گویند ماشین‌ها خودشان را اختراع می‌کنند. در واقع، نهادگرایی به هیچ‌وجه مبتنی بر چنین عقیده‌ای نیست؛ نهادگرایی نه فرض می‌کند که ماشین‌ها خودشان را اختراع می‌کنند نه با «وضعیت مهارت‌های صنعتی» همچون عنصری بیرونی - خواه نسبت به رفتار انسانی و خواه نسبت به ساختار اجتماعی - برخورد می‌کند» (آیرس، ۱۹۵۱). همین گزاره آیرس به خوبی نشان‌دهنده برخورد مغرضانه رویکرد مرسوم با نهادگرایان است. پرواضح است که آنها هوشمندتر از آنند که این نکته را درک نکرده باشند، اما برای تخریب رقیب خود از هیچ اقدامی، حتی تفسیر نادرست، ابایی نداشته‌اند.

ممکن است باشد، اما یک چیز مسلم است: نهادگرایی نظریه‌ای در خصوص ارزش نیست. چنین گزاره‌ای می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد. این گزاره می‌تواند به این معنا باشد که نهادگرایی نظریه‌ای در خصوص قیمت نیست که در آن صورت بی‌تردید درست است. برای کسانی که به طور کامل دلمشغول این تصورند که قیمت تنها معیار عینی و معتبر از ارزش است و به همین خاطر اصطلاحات «ارزش» و «قیمت» را به شکلی مترادف بکار می‌گیرند، هر پیشنهاد دیگری که به دنبال معیاری عینی از ارزش در جنبه‌های دیگری از تلاش انسان به غیر از خرید و فروش باشد، بی‌شک پشت کردن به نظریه ارزش است.^۱ (آیرس، ۱۹۵۱، ص ۵۳) واقعیت آن است که نهادگرایی دارای یک نظریه ابزار ارزش است، یعنی اگر فرض شود که ارزش (رفاه انسان) از طریق ابزارهایی همچون علم و فناوری خلق می‌شود در آن صورت تردیدی نخواهد بود که نهادگرایی که خود را وقف مطالعه نحوه بکارگیری و تحول این ابزارها کرده، یک نظریه ارزش است.

آیرس در تلاش برای برطرف کردن تصویر ضدنظری از نهادگرایی، تلاش‌های زیادی برای دفاع از وبلن کرده است. برخلاف آیرس، گروهی به دنبال اعاده حیثیت از وبلن نیست. او بر این باور است که تصویر ضدنظری نهادگرایی را به آسانی براساس مطالعات کامنز، میچل، کلارک و دیگر نهادگرایان پس‌و‌بلنی^۱ می‌توان برطرف کرد. یکی از مضامین اصلی تمام آثار گروهی عبارت است از «تصحیح کاریکاتور کلیشه‌ای موجود از نهادگرایی... کاریکاتوری که هنوز ذهن اقتصاددانان ارتدوکس کنونی را فراگرفته است؛ تصویری که آنها به سادگی از آن برای اجتناب از پرداختن به مشکلاتی که اقتصاددانان هترودوکس دائماً با آنها مواجه بوده‌اند، استفاده می‌کنند.» (لیپهاوسکی (۱۹۸۰) نقل از یونای، ۱۹۹۸).

دیدگاه گروهی در خصوص مبانی رویکرد نهادگرا متفاوت از دیدگاه آیرس است. به عقیده او، «نظریه نهادگرایانه سرمایه‌داری برحسب حرکت مستمر به سمت صنعتی‌سازی، اشاعه کنش جمعی، برطرف کردن ناتوانی‌های سیستم بازار آزاد به منظور حذف اختلافات بین درآمد مردم^۲ و جریان محصولات، بهبود عدم توازن‌های بین قیمت‌ها و هزینه‌ها و بین

1- Post- Veblenians

2- Nation's Income

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۲۱

پس انداز و سرمایه گذاری و بسط اقدامات دولت برای کاهش این اختلافها و عدم توازنها پیش می‌رود.» (۱۹۵۷، ۱۴).

در حالی که تمرکز آیرس روی تعامل بین فناوری و جامعه است، گروهی بر ناتوانی اقتصاد بازار برای تولید محصولاتی که به لحاظ اجتماعی مطلوبند، بنابراین روی نیاز به دولت فعال، تمرکز دارد. با وجود تمام تفاوت‌هایشان، تفسیر هر دو آنها ریشه در نظریه وبلن به خصوص این ایده که منطق پولی^۱ متفاوت از منطق تولید^۲ است، دارد.

پیش از این در خصوص اهمیت مطالعات نظری کامنز و برخی دیگر از نهادگرایان نکاتی را از قول برخی از اندیشمندان بیان داشتیم. در این خصوص، گروهی نیز معتقد است که مطالعات کامنز، همیلتون و هیل به تنهایی می‌تواند به عنوان واسط نظری بین حقوق و اقتصاد در نظر گرفته شود.^۳ در واقع، این مطالعات سرفصل‌های گسترده و مهمی همچون تکامل حقوق مالکیت، زمینه قانونی مبادلات، مالکیت معنوی و حسن شهرت، ارزشگذاری خدمات عمومی، تنظیم قیمت‌ها، بسیاری از موضوعات مربوط به قانون کار، چانه‌زنی جمعی، مقررات مربوط به امنیت و سلامت و حمایت از مصرف‌کننده را پوشش داده‌اند و از این طریق نقش بسزایی در بسط نظریه‌های اقتصادی داشته‌اند.

در سال‌های آغازین قرن بیستم، یعنی در زمان رونق اندیشه‌های نهادگرایانه، درست برعکس اعتقادات کنونی اقتصاددانان ارتدوکس، اعتقاد بر این بود که نهادگرایی «علمی‌تر» از اقتصاد ارتدوکس است، زیرا هم تجربی‌تر بود و هم اینکه هماهنگی بیشتری با آخرین تحقیقات سایر رشته‌های مرتبط داشت. مسلماً، آرمان نهادگرایان در خصوص اقتصاد علمی^۴

1- Pecuniary Logic

2- Logic of Production

۳- واقعیت آن است که تاکید آیرس بر تفکرات وبلن به منظور نشان دادن اینکه ادعای ضد نظری بودن نهادگرایی ادعای باطلی است، کفایت می‌کند، به ویژه آنکه در سایر رشته‌های علمی، همچون جامعه‌شناسی، نظریه‌های وبلن بسیار مورد توجه و تاکید هستند. به بیان دیگر، اندیشه‌های او آنچنان وسیع هستند که به تنهایی برای ایجاد یک شاخه نظری کفایت می‌کنند و هر خواننده بیطرفی پس از آشنایی با نظریه‌های وبلن به این واقعیت اذعان خواهد کرد. البته این به معنای درست بدون تمام نظریه‌های وبلن نیست و هیچ تردیدی وجود ندارد که نظریه‌های او از بسیاری از جهات قابل نقد هستند، اما با تاکیدات فراوانی که وی بر نظریه داشته، نمی‌توان او را فاقد نظریه دانست تا جایی که حتی در انتخاب عنوان برای کتاب‌های خود بر این موضوع دقت داشته است.

4- Scientific Economics

به هیچ وجه به معنای حذف نظریه نبود، اما فرض بر این بود که چنین نظریه‌ای باید با واقعیت مطابقت بیشتری داشته باشد و نسبت به نظریه‌های ارتدوکس قابلیت آزمون تجربی بیشتری داشته باشد. نکته مهم در این ارتباط آن است که از نظر نهادگرایان، شواهد تجربی محدود به روش‌های آماری و کمی نبود، بلکه مطالعات موردی، مستندات^۱ و مطالعه آرای قضایی و احکام دادگاه‌ها را نیز شامل می‌شود.

حقیقت آن است که مطالعات نظری نهادگرایان آنقدر وسیع است که ذکر آنها از حوصله این نوشته خارج است و هر یک از آنها به خوبی ظرفیت آن را دارد که موضوع یک تحقیق اصیل قرار گیرد^۲، اما نکته مهم تری که باید بر آن تاکید شود این است که پاسخ به این پرسش که آیا نهادگرایان نظریه دارند یا خیر، اساساً بستگی به این دارد که نظریه چگونه تعریف شود و در خصوص اینکه نظریه چیست؟ هیچ مفهوم منحصر به فردی وجود ندارد که همه فلاسفه و دانشمندان بر سر آن توافق داشته باشند. اقتصاددانان طیف جریان اصلی

۱- برای مثال، اساسنامه اتحادیه‌های تجاری.

۲- برای مثال، علاوه بر آنچه گفته شد، می‌توان به این موارد اشاره کرد: مطالعات کلارک در زمینه تحلیل نظری رفتار قیمتی بنگاه‌هایی که با هزینه‌های بالاسری سنگین مواجه هستند و اثر نامطلوب احتمالی رقابت تحت شرایطی که قیمت‌گذاری بر مبنای هزینه نهایی نمی‌تواند هزینه‌های بالاسری را پوشش دهد. مطالعات همیلتون و رایت که نشان داد تحت شرایط خاص، رقابت می‌تواند مخرب باشد یا اینکه به پیامدهای نامطلوبی منتهی شود. مطالعه همیلتون در خصوص صنعت زغال سنگ نشان داد که اگرچه این صنعت رقابتی بود، اما از ظرفیت اضافی مزمن و شرایط کاری نامناسب رنج می‌برد. او به کمک برخی دیگر از نهادگرایان و براساس مطالعات موردی صورت گرفته برای طیف وسیعی از صنایع، کفایت مدل‌های استاندارد رقابت کامل و انحصار محض را زیر سوال برد. از کیل (Ezekiel) به مطالعه قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی از جمله مدل تار عنکبوتی و دلالت‌های آن دیدگاه ارتدوکس نسبت به بازارهای «خود تنظیمی»، پرداخت. مینز نظریه‌ای در خصوص قیمت‌گذاری دستوری بسط داد. این نظریه موجب پیدایش ادبیاتی وسیع در زمینه انعطاف‌پذیری قیمت‌های نسبی گردید. کلارک نیز نظریه‌ای در زمینه رقابت عملی بسط داد. بون برایت و مینز کتابی تحت عنوان «شرکت صاحب سهم» (Holding Company) و برل و مینز نیز کتابی تحت عنوان «شرکت مدرن و مالکیت خصوصی» (Modern Corporation and Private Property) درباره موضوعات مالیه شرکتی و مالکیت نوشتند. این آثار مباحث متقدم و بن در خصوص جدا بودن مالکیت و کنترل را بسط بیشتری دادند. درباره موضوعات بازار کار نیز حجم وسیعی از آثار درباره اتحادیه‌ها صورت پذیرفت. در این ارتباط هم مطالعات تجربی مربوط به عضویت در اتحادیه‌ها توسط ولمن انجام شد و هم مباحث نظری همچون «نظریه تحرکات نیروی کار» توسط سلیگ پرلن صورت پذیرفت. اینها فقط تعداد اندکی از مطالعات انجام شده توسط نهادگرایان است که هر یک منشأ اثرات بزرگی در علم اقتصاد بوده‌اند. در واقع، برخی از این آثار هنوز به عنوان آثاری کلاسیک در مباحث اقتصادی تدریس می‌شوند و نظریه‌های بی‌بدیلی تلقی می‌شوند.

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۲۳

دیدگاه تقریباً خاصی در خصوص نظریه مطرح می‌سازند، دیدگاهی که بسیار متفاوت از تصور نهادگرایان از نظریه است و دیدیم که آیرس نیز به این نکته اشاره دارد. اقتصاددانان ارتدوکس نظریه را برابر با مدل‌های ساده‌ای می‌دانند که از واقعیت منتزع شده‌اند و با استفاده از تحلیل‌های قیاسی و صوری، اثرات برخی متغیرهای خاص را بر برخی متغیرهای دیگر نشان می‌دهند، حال آنکه نهادگرایان عمق و وسعت نظریه را بر دقت و ظرافت آن ترجیح می‌دهند. نظریه‌های آنها - که بسیار شبیه نظریه‌های مطرح در سایر شاخه‌های علوم اجتماعی است - بیشتر به دنبال تبیین فرآیندهای تاریخی بنیادین هستند. در همین ارتباط گروچی (۱۹۴۸) به نکته مهمی اشاره دارد. او معتقد است که اقتصاددانان نهادگرا و هترو دوکس سعی کرده‌اند اقتصادی خلق کنند که بیشتر مبتنی بر فرهنگ و واقعیات است تا یک علم صوری.

اقتصاد صوری یک نوع تفکر علمی است که توجه بیش از حدی به صورت^۱ (یا شکل) نظریه دارد و به محتوای^۲ آن نظریه و رابطه آن با واقعیت‌های زندگی اقتصادی توجه چندانی معطوف نمی‌شود. هیچ تردیدی وجود ندارد که همه علوم تا حدودی صوری هستند، چراکه هدف هر تفکر علمی کشف نظم یا الگو در هزار توی اتفاقات روزانه است. از این نظر، تردید نیست که تمام علوم تا حدودی صوری^۳ هستند، چراکه با بدنه‌ای از دانش سروکار دارند که صورت^۴، شکل^۵ و الگو^۶ را نمایش می‌دهد، اما نکته مهم این است که اگر اندیشمندان خواهان سروکار داشتن با واقعیت و دور نیفتادن از آن هستند، باید بدانند که نباید نظمی بیشتر از آنچه در واقعیت پدیده‌ها وجود دارد به آنها نسبت دهند. برخی اوقات، دانشمندان صورت، الگو یا نظم بیشتری را به پدیده‌ها - بیشتر از آن چیزی که در واقعیت وجود دارد - نسبت می‌دهند. آنها این کار را از طریق نادیده گرفتن مجموعه‌ای از واقعیات یا

-
- 1- Form
 - 2- Content
 - 3- Formal
 - 4- Form
 - 5- Shape
 - 6- Pattern

امتناع از دادن وزن کافی به داده‌های مربوط به آن واقعیات انجام می‌دهند. دلمشغولی آنها ایجاد «دقت» علمی و یا یافتن حمایت‌هایی برای پیش‌پنداشت‌های فکری خودشان است. این گروه از دانشمندان تحقیقات خود را محدود می‌کنند، مجموعه عظیمی از داده‌ها را نادیده می‌گیرند و شکاف‌های مربوط به سیستم‌های فکریشان را به کمک مقولات خیالی یا فرضیه‌ای (همچون عقلانیت کامل) پر می‌کنند و در نتیجه تنها چیزی که مهم و دارای اهمیت تلقی می‌شود، منطق مدل است. این سیستم فکری ممکن است صورت یا شکل دقیق تری داشته باشد، اما فاقد محتوا یا پیوند با واقعیت است.

۴-دقت و وسعت نظریه

یکی دیگر از موضوعات مورد مجادله بین نهاد‌گرایان و اقتصاددانان نئو کلاسیک به مساله دقت و وسعت نظریه بازمی‌گردد. یکی از دلمشغولی‌های اصلی نئو کلاسیک‌ها همواره دقت و خوش ساختی نظریه بوده است. در مقابل نهاد‌گرایان بیشتر بر وسعت نظریه تاکید داشته‌اند (یونای، ۱۹۹۸). برای مثال، نهاد‌گرایانی همچون ولف^۱ (۱۹۲۴) عمق و وسعت بحث را به دقت و ظرافت آن ترجیح می‌دادند. به عقیده او، علم اقتصاد باید به دنبال تبیین رفتار باشد و سعی کند انگیزه‌های روان‌شناختی را در این مقوله بگنجانند. او بر این باور بود که چنین برنامه تحقیقاتی ای «بی‌شک تا مدت‌ها فاقد تضمین و تقارن زیبایی‌شناختی و قطعیت نظام‌های قدیمی تر خواهد بود». اما این هزینه ارزش دارد، چراکه برنامه تحقیقاتی جدید «ورزش لذت بخش داخل سالنی نخواهد بود»، آنچنان که نظریه قدیمی بوده است، بلکه ورزشی در فضای باز خواهد بود.

ولف به خوبی می‌دانست که چون علوم طبیعی همواره از پرستیژ بالایی برخوردار بوده‌اند، در نتیجه همواره این امکان وجود دارد که برخی از اقتصاددانان، به خصوص جوان‌ترها، خواهان وارد کردن استانداردهایی که در علوم طبیعی توسعه یافته‌اند، همچون عینیت و دقت به علم اقتصاد باشند. به عقیده او، این یک خطا بود: «یک روش علمی حقیقی برای اقتصاد

1- Wolfe

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۲۵

باید از وضعیت عجیب و غریب داده‌های اقتصادی آگاه باشد. نمی‌توان آن را شبیه [علوم طبیعی] بنا کرد.» (همان، ۴۶۳)

در علم اقتصاد، قدرت انگیزشی افراد توسط عوامل نهادی و روان‌شناختی تعیین می‌شود و دخیل کردن آنها ناگزیر از دقت نظریه‌ها می‌کاهد، اما از نظر ولف گنجاندن عوامل مهم، مهم‌تر از دقت و ظرافت است: «علم اقتصادی که گونه یا گونه‌هایی از انگیزش را مورد توجه قرار می‌دهد، اما گونه‌های دیگر که در شدت و جهت فعالیت‌های اقتصادی دارای همان میزان اهمیت یا شاید هم با اهمیت بیشتری هستند را حذف می‌کند، نمی‌تواند علمی باشد.» (همان، ۴۶۴)

جان موریس کلارک نیز نسبت به بده‌بستان بین قلمرو^۱ و دقت^۲ حساس بود و بی‌هیچ تردیدی قلمرو را بر دقت ترجیح می‌داد: «اگر اقتصاد به عنوان یک نظریه کارایی^۳ با مسائلی روبه‌رو شود که به شواهدی نیاز داشته باشند که به احکام شریعت دانشگاهی، یعنی اثبات‌های دقیق و مطلق^۴، گردن نمی‌نهند، تکلیف چه خواهد بود؟ رویه علمی چه چیزی را مطالبه می‌کند؟ تاکتیک علمی می‌گوید «مطالعه را به شواهدی محدود سازید که گزاره‌های دقیق و مطلق را می‌توان برای آنها ساخت»، اما راهبرد علمی می‌گوید «حذف هر مقوله‌ای که با مسأله تحت بررسی در ارتباط است، یک اقدام غیرعلمی است». این بسیط بودن^۵ علمی است، حتی اگر بهای آن قربانی کردن کیفیت‌هایی باشد که علم دوست دارد برای آن مبارزه کند. هسته روش علمی^۶ نه در قیاس قرار دارد، نه در استقرا، بلکه در لحاظ کردن همه واقعیت‌های^۷ واقعیت‌های^۷ مربوط و حذف نکردن هیچ کدام از آنها است.» (۱۹۲۵، ۷۴-۷۵).

در اظهارات کلارک، شاهد پژوهشگر آوای وبلن و انتقاداتی که او در برابر اقتصاد مرسوم مطرح ساخت، هستیم، زیرا وبلن بر این مسأله تاکید داشت که در اقتصاد مرسوم اگر واقعیت

-
- 1- Scope
 - 2- Accuracy
 - 3- Theory of Efficiency
 - 4- Accurate and Absolute Demonstration
 - 5- Comprehensiveness
 - 6- The Core of Scientific Method
 - 7- Relevant Facts

شکل حساب‌های لذت‌گرایانه را به خود نگیرد و در قامت آن در نیاید از نظریه کنار گذاشته خواهد شد. اما مشکل اینجاست که آن پدیده‌هایی هم که به این قامت درمی‌آیند ارتباط چندانی با حقایق زندگی ندارند.

کلارک همچنین مخالف تلاش برای یافتن نظریه‌های جهان‌شمول بود. او معتقد بود که رفتار انسان در زندگی اقتصادی چند بُعدی است و به همین خاطر هر تلاشی برای فرمول‌بندی آن به نحوی که از «دقت صددرصدی» برخوردار باشد باید به این شکل باشد که «هر چه هست، هست»؛^۱ ترجیحاً در ظاهری از معانی استتار شده است (همان، ۷۷-۷۸). یک چنین صورت‌بندی‌ای به ما کمک نمی‌کند که رفتار را تفسیر کنیم. او مدعی بود که آنچه ما نیاز داریم عبارت از: «ساده ساختن به منظور تفسیر است؛ ... جست‌وجوی همیشگی برای تصمیماتی^۲ که به طور معناداری حقیقی هستند و به همین دلیل اغلب نه صددرصد دقیق هستند، نه جهان‌شمول». (همان، ۷۸)

تأکید کلارک بر «تصمیماتی که به طور معناداری حقیقی هستند» احتمالاً بهترین شیوه برای توصیف بینش نهاد‌گرایان نسبت به علم بود. در علوم انسانی، نظریه‌های علمی نباید به شکل قوانین جهان‌شمول باشند، بلکه بهتر است به دنبال تبیین توسعه و تغییرات مربوط انگیزه‌ها و نهادهای اقتصادی باشند (رامستد ۱۹۸۶). این درست همان مفهومی است که میچل (۱۹۲۵) در ذهن داشت آن هنگام که در خصوص آثار کمی هنری ال. مور^۳ بحث می‌کرد و معتقد بود که نه تنها آثار او به لحاظ عملی مرتبط تر هستند، بلکه همچنین به لحاظ نظری اهمیت بیشتری دارند. میچل معتقد بود که مور مسأله‌ای که آلفرد مارشال مطرح ساخته بود را حل نکرد، چرا که او نمی‌توانست متغیرهای بیرونی را کنترل کند (چیزی که جمله سایر شرایط ثابت ایستاهای مقایسه‌ای نظریه نئوکلاسیک آن را ایجاب می‌کند).

او همچنین نتوانست تأثیرات تغییرات جزئی در قیمت را اندازه‌گیری کند (آنچنان که تحلیل‌های نهایی ایجاب می‌کند). اما مطالعه مور ارزیابی کشش واقعی قیمت تقاضای برخی

1- Whatever is, is

2- Generalizations

3- Henry L. Moore

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۲۷

از کالاهای خاص را ممکن ساخت، به همین خاطر، میچل مدعی شد که کار مور نه تنها به لحاظ عملی مرتبط تر است، بلکه اهمیت بیشتری نیز برای ساخت نظریه دارد. چنین اقداماتی می توانست امکان پیوند با انواع مختلفی از عوامل اقتصادی روان شناختی و اجتماعی را به وجود آورد و باعث پیشرفت نظریه ما در خصوص رفتار واقعی اقتصادی انسان شود. در مقابل، حساب لذت و درد جونز یا فروض انگیزشی مارشال در خصوص مصرف کردن و عدم تمایل برای کار کردن و به تأخیر انداختن مصرف، ممکن است درست باشد یا نباشد. میچل استدلال می کرد که به هر تقدیر اینها مقولاتی بی ربط هستند، چراکه این مفاهیم قابل اندازه گیری نیستند، بنابراین هم به لحاظ عملی و هم به لحاظ نظری بی فایده^۱ هستند.

موریس کولپند (۱۹۳۱) بینش عمیقی در توجه به تفاوت های بین معنای نظریه داشت. او معتقد بود: «فرضیه های مرتبط با دولت صنعتی^۲ یا سازمان مربوط به نظام راه آهن ما به همان درستی فرضیه های مرتبط با تغییرات قیمت، تولید و توزیع، نظریه های اقتصادی هستند» (۱۹۵۸، ۵۲). کولپند معتقد بود که نهادگرایی «مراحل جدیدتری از نظریه اقتصادی» را درک کرده است؛ این مراحل «به دنبال لحاظ کردن ویژگی هایی از جامعه هستند همچون نابرابری در قدرت چانه زنی، تلاش های فروش^۳، انواع مختلفی از محدودیت ها در برابر رقابت، هزینه های بالاسری، تغییرات و ابهامات موجود در نظام حقوقی که انقلاب صنعتی^۴ موجب رواج آن شده، است.»

دیدگاه های ولف، میچل، کلارک، آیرس و کولپند به خوبی پاسخ نهادگرایان به این اتهام را نشان می دهد که نهادگرایی فاقد نظریه ای بدیل برای جایگزینی به جای نظریه ارتدکس است. آنها معتقد بودند که نهادگرایی نوع جدیدی از نظریه را عرضه می کند. نهادگرایی نظریه ای در خصوص تغییرات نهادی، سازمان صنعتی، تغییرات سلاق و فناوری، روابط نیروی کار، انگیزه های روان شناختی و هنجارهای اجتماعی است. هم شکل و هم محتوای آن بسیار متفاوت از نظریه نئو کلاسیک بود، با این حال نهادگرایان تأکید داشتند که

1- Useless

2- Industrial Government

3- Sales Efforts

4- Industrial Revolution

کار آنها حتی ذره‌ای کمتر از «یک نظریه» نیست. آنها به این نکته اذعان داشتند که رویکرد نظری آنها هنوز در مراحل آغازین خود است اما اطمینان داشتند که کار آنها رونق و تعالی خواهد یافت و جایگزین نظریه ارتدکس خواهد شد.

۵- انسجام پارادایم‌ها^۱

موضوع دیگری که در اینجا باید مورد توجه قرار دهیم، بحث عدم انسجام است. اغلب اوقات اتهام فقدان یک نظریه نهادگرایانه با این بحث همراه بوده است که نهادگرایان بسیار با هم تفاوت دارند و در نتیجه نمی‌توانند یک رویکرد بدیل و منسجم را تشکیل دهند. واقعیت آن است که اینها همگی ادعاهایی هستند که فاقد پایه و اساس هستند. البته قبل از هر چیزی باید به این نکته توجه داشته باشیم که آیا اساساً یک پارادایم علمی نیازی به وحدت دارد؟ و آیا خود اقتصاد مرسوم دارای این وحدت است؟^{۲۴}

۱- منظور از پارادایم، مجموعه متمایزی از الگوهای فکری شامل نظریه‌ها، روش‌های پژوهش و بین‌نگاره‌هایی است که یک حوزه مشخص علمی را تعیین می‌کنند به نحوی که تمام پژوهش‌هایی که در این حوزه انجام می‌شوند، تنها در چارچوب استانداردهای مشخص شده توسط این الگوهای فکری مشروعیت می‌یابند. به عبارت دیگر و مطابق با آنچه کوهن در کتاب معروف ساختار انقلاب‌های علمی بیان می‌کند، یک پارادایم علمی عبارت است از مجموعه‌ای از دستاوردهای علمی که برای یک دوره زمانی مشخص، مدلی از مسائل و راه‌حل‌ها را برای جمعی از عمل‌ورزان فراهم می‌آورد. برای مثال، در پارادایم نئوکلاسیکی، مساله اصلی تخصیص منابع کمیاب به اهداف بدیل است و راه‌حل این مساله خود را در تعیین نسبت‌های نهایی و قیمت‌های نسبی متجلی می‌سازد.

بی‌تردید، ذیل هر پارادایم ممکن است نحله‌های فکری مختلفی شکل گیرد که هر چند در اصول کلی با هم اشتراک دارند، اما در برخی از موضوعات تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در واقع، یکی از واقعیت‌های مهم در تاریخ علم آن است که معمولاً ذیل هر پارادایم، انشعابات فکری مختلفی شکل می‌گیرد. حال اگر تفرق این انشعابات زیاد باشد و نحله‌های فکری موجود با هم تفاوت‌های جدی داشته باشند در آن صورت گفته می‌شود که آن پارادایم فاقد انسجام است، یعنی کلیت آن نشان‌دهنده یک سنت فکری مشخص نمی‌تواند باشد. برای مثال، اگر نهادگرایان خیلی با هم تفاوت داشته باشند، ممکن است چنین تصور شود که کلیت آنها را نمی‌توان ذیل عنوانی همچون پارادایم نهادگرایی قرار داد. به عبارت دیگر، آنها با اتهام عدم انسجام مواجه خواهند شد. این موضوعی است که در این بخش و ذیل عنوان انسجام پارادایم‌ها به آن خواهیم پرداخت.

۲- حقیقت آن است که برچسب‌هایی همچون «کلاسیک»، «نئوکلاسیک»، «مرسوم»، «جریان اصلی» و مانند این‌ها دلالت بر ایده‌های عمومی معینی دارند که بخشی از آثار بسیاری از محققان بوده‌اند. اما این برچسب‌ها به این معنا نیستند که این گروه از اقتصاددانان اصول و اعتقادات یکسانی داشته‌اند. ارو معتقد است: «برچسب‌های ساده هرگز کافی نیستند.» این موضوع در خصوص برچسب «نهادگرایی» نیز درست است. افرادی که از آنها با عنوان نهادگرا یاد می‌شود با وجود تفاوت‌هایشان در خصوص روش‌شناسی، سیاست و نظریه در اعتقاداتی معین مشترک هستند.

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۲۹

ساموئلز معتقد است که نهادگرایی نیازی به وحدت ندارد، چراکه ذاتاً کثرت گراست (ساموئلز، ۲۰۰۰). یکی از نکات مورد تأکید ساموئلز این است که در قرن بیستم، کل اقتصاد نامتجانس بوده است.^۱ او تأکید دارد که مکتب نئوکلاسیک بیشتر از آن چیزی که حامیان و منتقدانش فکر می‌کنند، نامتجانس است. نهادگرایی نیز اینچنین است.

اما آیا تصور تجانس چیز درستی است؟ حتی اگر مکاتب متجانس باشند، آیا درک این تجانس به بینش ما بستگی ندارد؟ آیا می‌توان تصور کرد که همه درک و تعریف یکسانی از مکاتب داشته باشند؟ به عقیده ساموئلز چنین چیزی ممکن نیست. او در بیان تعریف یک مکتب از رویکردی استفاده می‌کند که آن را «رویکرد ماتریسی»^۲ می‌نامد.

فرض کنید که در تفکرات اقتصادی پنج مکتب A، B، C، D و E وجود دارد. حامیان A می‌توانند معنای آن را ارائه کنند، اما اگر A نامتجانس باشد، یعنی از دو زیر گروه A_۱ و A_۲ تشکیل شده باشد (درست مانند آن چیزی که در نهادگرایی قدیم ما شاهد آن هستیم، رویکرد و بلنی و رویکرد کامنزی) در آن صورت معنای A بر حسب دیدگاه‌های مختلف این دو زیر گروه تغییر خواهد کرد. از نقطه نظر هر کدام از زیر گروه‌ها، A بسیار متفاوت به نظر خواهد آمد، اما حامیان مکاتب B، C، D و E نیز می‌توانند A را تفسیر کرده و برای آن معنایی ارائه کنند. در نتیجه، معنای A تابعی از دکتین‌های A و نقطه نظرات B، C، D و E خواهد بود. اگر B و سایر مکاتب نامتجانس باشند، در آن صورت A بیش از اینها مختلف به نظر خواهد آمد، چون هر زیر گروه صورت‌بندی خاص خود را از آن ارائه خواهد کرد. تمام آنچه ذکر آن رفت در خصوص معنای سایر مکاتب نیز بکار می‌رود.

سوال این است که چگونه می‌توانیم معنای «درست»^۳ مکتب A یا مکتب C را درک کنیم؟ در این خصوص نکته مهم این است که نمی‌توان با قاطعیت نتیجه گرفت که برای مثال، تنها حامیان C دارای صلاحیت برای ارائه تعریفی روشن و بلیغ از مکتب C هستند.

۱- ترکیبی از جریان اصلی نئوکلاسیکی ارتدوکس نامتجانس* و انواع مختلفی از مکاتب هترودوکس که هر یک از آنها نامتجانس بوده‌اند.

*- Heterogeneous Orthodox Neoclassical Mainstream

2- Matrix Approach

3- True

به نظر می‌رسد بهتر است کل ماتریس تشکیل شده و از تمام تفاسیر موجود در خصوص تماک مکاتب که توسط اعضای همه مکاتب و گروه‌ها ارائه شده، استفاده شود. مشخصاً، این رویکرد معتقدان پرو پا قرص هیچ مکتبی را خشنود نخواهد کرد، اما به لحاظ عملگرایانه بودن و روشنگرانه بودن، رویکرد مفیدی است. باید خاطر نشان کرد که این رویکرد دو عنصر طراحی شده دارد؛ اولاً، واقعیت تجربی نامتجانسی را منعکس می‌سازد که عملاً در حال رخ دادن است و هم مکاتب فردی موجود در تفکرات اقتصادی و هم تفکرات اقتصادی به عنوان یک کل را شامل می‌شود. ثانیاً، بینشی باز، منتخب و نسبی گرا راجع به معنای مکاتب اقتصادی ارائه می‌کند.

به نظر می‌رسد بتوان از این رویکرد سامونلز برای رد این ادعا استفاده کرد که چون نهاد گرا نامتجانس است پس نمی‌تواند به عنوان یک مکتب در نظر گرفته شود، چه در غیر این صورت هیچ مکتبی در اقتصاد باقی نخواهد ماند، چون همه نامتجانس هستند!^۱ نکته دیگری که باید بر آن تأکید شود این است که اگرچه نهادگرایی یک رویکرد متکثر است و در آن نحله‌های فکری مختلفی وجود دارد، اما این تکثر بیشتر در رویکرد و نحوه برخورد آنها با مسائل مشاهده می‌شود، نه در نبود مضامین مشترک. برای مثال، نهادگرایان همگی حامی اصلاحات در نظام اقتصادی و بازتوزیع در آمد و دخالت دولت در اقتصاد هستند، اما در رویکردهای سیاستی آنها تفاوت‌های قابل توجهی وجود دارد به نحوی که به اعتقاد هاجسون، هیچ گرایش سیاستی خاصی را نمی‌توان به عنوان معیاری برای تعریف نهادگرایی در نظر گرفت. البته پر واضح است که اقتصاددانان مرسوم از این بحث‌ها هدف خاصی را دنبال می‌کنند. در واقع آنها می‌خواهند با طرح دو موضوع مهم اقتصاد، نهادگرا را با چالشی جدی مواجه سازند؛ از یکسو مدعی می‌شوند که نهادگرایی فاقد انسجام است به

۱- توجه داشته باشیم که معنای هر مکتب تابعی از دکتربین‌های آن مکتب و نقطه نظرات سایر مکاتب خواهد بود و این می‌تواند باعث شود که هر مکتب بسیار مختلف به نظر آید. علاوه بر این، به نظر می‌رسد اگر قرار باشد در کل، یک روزی در اقتصاد وحدت و یکپارچگی ایجاد شود این تنها از طریق اقتصاد نهادگرا امکانپذیر است. در واقع، این ادعایی است که سال‌ها پیش توسط والتون همیلتون و به عنوان یکی از خصایص اقتصاد نهادگرا مطرح شده است. به اعتقاد همیلتون، رویکرد نهادگرا از طریق فراهم آوردن زمینه مشترکی که می‌توان مطالعات مربوط به سرفصل‌های متفاوت را در درون آن قرار داد، می‌تواند علم اقتصاد را متحد سازد.

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۳۱

این معنا که هیچ خصیصه مشترکی در این رویکرد وجود ندارد و از سوی دیگر، این ادعا را مطرح می‌سازند که نهادگرایی فاقد نظریه است. نتیجه آن خواهد شد که اقتصاد نهادگرا یک مکتب فکری نبوده و صرفاً نشان‌دهنده نفرت عده‌ای خاص از اقتصاد ارتدوکس بوده است، این در حالی است که در نهادگرایی عناصر زیادی وجود دارد که فصل مشترک تمام نهادگرایان به حساب می‌آیند. یکی از این عناصر به تاکید بر نقش نهادها بازمی‌گردد. هیچ نهادگرایی را نمی‌توان یافت که بر اهمیت نهادها تاکید نداشته باشد. در واقع، این موضوع تا آن اندازه اهمیت دارد که نام این مکتب برگرفته از آن است.

دومین خصیصه مهم و مشترک در میان تمام نهادگرایان این است که نهادها افراد را قالب می‌زنند یا همان چیزی که هاجسون از آن تحت عنوان «علیت رو به پایین بازسازنده» یاد می‌کند. به اعتقاد هاجسون، نه تنها این خصیصه مشترک تمام نهادگرایان است، بلکه خصیصه تمایزبخش آنها است به طوری که موجب متفاوت شدن نهادگرایی از تمام مکاتب دیگر می‌شود. یکی دیگر از مضامین مشترک نهادگرایان موضوع تغییر و تاکید بر اهمیت آن در تحلیل‌های اقتصادی است. البته بینش نهادگرایان نسبت به تغییر متفاوت از بینش اقتصاد مرسوم است. در واقع عنصر کلیدی تفکرات اقتصاد مرسوم هنگام تولد نهادگرایی جهان‌بینی مکانیکی و ایستای آنها بود تا جایی که نهادگرایان این رویکرد را یک رویکرد نیوتنی نامیدند و در مقابل بینش نهادگرایان مبتنی بر یک نگرش تکاملی بود. این بینش موجب شد که تغییرات نهادی و در نتیجه تغییرات نظام اقتصادی، تبدیل به عنصر کلیدی اقتصاد نهادگرا شود.

حقیقت آن است که مفهوم پویایی از جمله مفاهیم بسیار مهمی است که همواره مورد تاکید تمام نهادگرایان بوده است. برای مثال، آن چیزی که موجب شد نهادگرایان نظریه قیمت را نپذیرند تا حد زیادی ریشه در مولفه‌های ایستای آن داشت.

نکته مهم در این نظریه آن بود که نظام قیمت را به شکلی منفعل به تصویر درمی‌آورد، زیرا در رویکرد نئوکلاسیک، این نظام تماماً توسط مطلوبیت و توابع تولید تعیین می‌شود (البته در حالت حدی و کاملاً لذت‌گرایانه تنها توسط مطلوبیت تعیین می‌شود) در حالی که

در هر نظام پویا درست همانطور که قیمت‌ها نسبت به ترجیحات (توابع مطلوبیت) و فنون (توابع تولید) تعدیل می‌شوند، ترجیحات و فنون تولیدی نیز نسبت به قیمت‌ها تعدیل می‌شوند. همانطور که بولدینگ (۱۹۵۷) اشاره می‌کند، این امکان نیز وجود دارد که یک قیمت غیرتعادلی از طریق فرآیندهای پویا موجب تعدیل منحنی‌های عرضه و تقاضا (یا اسلاف آنها، ترجیحات و توابع تولید) شود، اما در چارچوب تحلیل‌های نئو کلاسیکی این تعديلات فقط در قیمت و مقدار صورت می‌پذیرد.

بی‌جهت نیست که نهادگرایان معتقدند گرایش تکاملی و تمایل عملگرایانه آنها موجب می‌شود که رویکردشان فرهنگی و واقع‌گرایانه باشد در حالی که گرایش فکری ایستا و تمایلات ضد عملگرایانه اقتصاددانان ارتدوکس موجب می‌شود که آنها به دنبال یک اقتصاد انتزاعی باشند. البته این خود یکی دیگر از دلایلی است که نهادگرایان برای غیرعلمی خواندن نئو کلاسیک به آن متوسل می‌شوند.

برای مثال، آلبرت بی. ولف رویکرد نئو کلاسیک را از آن جهت که ایستا و ردگان شناختی^۱ است، غیر علمی می‌خواند (۱۹۲۴، ۴۴۵). البته، او همچنین معتقد است که اقتصاد کلاسیک و نئو کلاسیک، «نظریه‌ای واقع‌گرایانه^۲ در اختیار ما قرار نمی‌دهند. به عبارت دیگر، نظریه‌ای که زندگی اقتصادی را آنچنان که واقعاً هست، توضیح دهد و مبتنی بر یک روش استقرایی مناسب باشد» (همان، ۴۶۷).

ولف به این هم بسنده نمی‌کند و اتهامات بیشتری در برابر نئو کلاسیک‌ها مطرح می‌سازد مبنی بر اینکه تصمیمات آنها از واقعیت‌های زندگی به دست نیامده‌اند و اعلام می‌کند که «از فرضیه‌ها و بن‌انگاره‌های متافیزیکی» به دست آمده‌اند. او مدعی می‌شود که نظریه معتبر باید «پویا، تکاملی، نسبی و به‌طور عمده و عینی با فرآیندها سروکار داشته باشد به جای آنکه با دلالت‌های دقیق تعاریف مفهومی سروکار داشته باشد، به لحاظ علمی، استقرایی باشد به جای آنکه در روش صوری و منطقی باشد و باید واقع‌گرایانه باشد.» (همان)

1- Taxonomic

2- Realistic

۶- نتیجه گیری

آنچه مسلم است، این است که وقتی رویکردهای رقیب پنجه در پنجه یکدیگر می اندازند، اغلب اوقات هر طرف سعی می کند طرف دیگر را از طریق هدایت توجه به ملاحظات و کاستی های درونی موجود در مجموعه اعتقادات رقیب خود یا هوادارانش، به چالش کشد. در چنین مواردی شاهد به رخ کشیدن جنبه های قدرت توسط هر دو طرف هستیم.

برای مثال رویکرد منتقد سعی می کند اعتبار، ظرافت، وحدت و انسجام خود را به رخ کشد و طرف مقابل را به نداشتن برخی از جنبه های مورد فخر خود متهم سازد. این نکته ای است که به کرات از سوی اقتصاددانان مرسوم شاهد آن بوده ایم. البته این کاری است که اقتصاددانان نهادگرا نیز انجام داده اند. برای مثال، کلارنس آیرس با طرح این ادعا که «اگرچه در میان اقتصاددانان هترودوکس در خصوص انتقادات هیچ اجماعی حاصل نشده است، با وجود این حداقل نهادگرایان به اینکه وبلن یک منبع الهام مشترک است، معترفند» می خواهد یکی از منابع اتحاد بخش پارادایم خود را به رخ رقیب بکشد. یا آنجا که مدعی می شود که پایه ای ترین اصل نهادگرایان آن است که «کمیابی نسبی یا فراوانی نسبی همه منابع توسط وضعیت هنرهای صنعتی [تعیین می شود]... این برجسته ترین واقعیت نظام اقتصادی مدرن است» (۱۹۵۷) یا وقتی که استدلال می کند که «تشخیص آن واقعیت سازنده ترین دستاورد نهادگرایان در حالت کلی است.

در میان تمام نویسندگان نهادگرا با وجود خام و ناپخته بودن آن، این تأکید به خوبی مشهود است»، هم به برخی از ایده های مهم و مشترک نهادگرایان و هم به این مساله که این ایده ها با واقعیات انطباق بیشتری دارند، تأکید می کند.

به عبارت دیگر، آیرس می خواهد به اقتصاددانان مرسوم این نکته را گوشزد کند که تقریباً تمام نهادگراها روی وبلن و ایده های بسط یافته توسط او اتفاق نظر دارند، حال آنکه چنین فصل مشترکی در میان اقتصاددانان مرسوم وجود ندارد و از این نظر آنها متفرق تر از نهادگرایان هستند.

همانطور که در این مقاله بیان داشتیم، در میان نهادگرایان و نئوکلاسیک ها در ارتباط با جنبه های قدرت هر پارادایم (علمی بودن، نظریه داشتن، دقت و انسجام داشتن) جدل های سختی در گرفته است. این مساله بحث های داغی را میان دو پارادایم به وجود آورده است که به برخی از آنها در این مقاله پرداختیم.

نکته ای که توجه به آن خالی از لطف نیست این واقعیت است که در بسیاری از موارد تفاوت های موجود در میان آنها بیشتر ریشه در این مساله دارد که هر یک از آنها دغدغه های متفاوتی را برای تمرکز و توجه برگزیده است.

به بیان دیگر، همان طور که استنفیلد (۱۹۹۹) بیان می دارد، شاید منصفانه تر این باشد که بگوییم، در بسیاری از موارد این دو پارادایم اساساً با پدیده های مورد توجه یکدیگر سروکار نداشته اند. برای مثال، در اقتصاد نهادگرا نظریه قیمت یک نظریه محوری در فهم فرآیندهای اقتصادی در نظر گرفته نمی شود.

در واقع، به نظر می رسد گاهی اوقات بدگویی های اقتصاددانان نهادگرا و اقتصاددانان مرسوم نسبت به همدیگر از آن جهت است که تمایلات اساسی آنها آنچنان متفاوت است که باعث می شود ترمینولوژی های متفاوتی را بکار برند و یا حتی بدتر از این، باعث می شود اصطلاحات مشابهی را با معانی متفاوتی استفاده کنند، بنابراین اگر خواهان گذر از این شرایط تلخ و گزنده هستیم باید نسبت به تفاوت های ظریف موجود در بیان دقیق تر و حساس تر باشیم.

عدم توجه به این مساله موجب شده است که پارادایم های مختلف اقتصادی دائماً نسبت های ناروایی را به یکدیگر نسبت دهند. برای مثال برداشت متفاوت این دو پارادایم در خصوص نظریه باعث شده است که یکی دیگری را متهم به نداشتن نظریه کند و از این طریق زمان و انرژی زیادی از طرف مقابل خود را معطوف به پاسخ دادن به این ایراد و انتقاد کند، حال آنکه به نظر می رسد تمام پارادایم ها با تمرکز بر نقاط مثبت یکدیگر می توانند از همدیگر بیشتر بیاموزند، هرچند که اشکالاتی که موجب

نهادگرایی قدیم و اقتصاد مرسوم؛ یک جدال فکری ۳۵

انحرافات جدی در بینش‌های اقتصادی شده یا می‌شوند را گریزی از تامل و نقد نیست. در واقع، اگر در پیش فرض‌ها و بن‌انگاره‌های ما اشکالات اساسی وجود داشته باشد، چاره‌ای جز بازنگری آنها وجود ندارد.

منابع

- Ayres, C. E. (1951), *The Co-Ordinates of Institutionalism*, *The American Economic Review*, Vol. 41, No. 2, pp. 47-55.
- Ayres, C. E. (1962), *The Theory of Economic Progress: A Study of the Fundamentals of Economic Development and Cultural Change*, Schocken Books, New York.
- Blaug, M. (1985). *Economic Theory in Retrospect*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Boland, L. A. (1998), *The Foundations of Economic Method*. George Allen and Unwin, London, Boston and Sydney
- Boulding, K. E. (1957), *A New Look at Institutionalism*, *The American Economic Review*, Vol. 47, No. 2, pp.1-12.
- Caldwell, B. J. (1982), *Beyond Positivism Economic Methodology in the Twentieth Century*, London, Allen and Unwin.
- Clark, J. M. and Raymond T. Bye (1925), *Problems of Economic Theory*, *American Economic Review*, Vol. 15, No. 1, pp. 56-61.
- Cobb, J. C. (1927), *The Significance and Use of Data in the Social Sciences*, *Economic Journal*, Vol. 38, No. 1, pp. 63-75.
- Commons, J. R. (1931), *Institutional Economics*, *American Economic Review*, Vol. 21, No. 4, pp. 648-657.
- Commons, J. R. (1934), *Institutional Economics*, The Macmillan Company.
- Copeland, M. A. (1931), *Economic Theory and the Natural Science Point of View*, *American Economic Review*, Vol. 21, No. 1, pp. 67-79.
- Copeland, M. A. (1958), *Fact and Theory in Economics: The Testament of an Institutional*, Cornell University Press.

- Dow, Sheila C. (1997), Mainstream Economic Methodology , *Cambridge Journal of Economics*, Vol. 21, No. 1, pp. 73-93.
- Gruchy, Allan G. (1948), *Modern Economic Thought: The American Contribution*, New York.
- Gruchy, Allan G. (1957), A New Look at Institutionalism: Discussion *The American Economic Review*, Vol. 47, No. 2, pp. 13-15.
- Knight, F. H. (1952), Institutionalism and Empiricism in Economics , *The American Economic Review*, Vol. 42, No. 2, pp. 45-55.
- Landreth, H. (1976), *History of Economic Theory: Scope, Method, and Content*, Houghton Mifflin.
- Mills, F. C. (1924). on Measurement in Economics . In R. G. Tugwell, ed., *The Trend of Economics*, 35-70, New York: Alfred A. Knopf.
- Mills, F. C. (1928), The Present Status and Future Prospects of Quantitative Economics , Round Table Discussion, *American Economic Review*, Vol. 18, No. 1, pp. 28-45.
- Mirowski, P. (1989), *More Heat than Light*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Mitchell, W. C. (1913), *Business Cycles*, Berkeley: University of California Press.
- Mitchell, Wesley C. (1925), Quantitative Analysis in Economic Theory , *The American Economic Review*, Vol. 15, No. 1, pp. 1-12.
- Mitchell, Wesley C. (1944), Facts and Values in Economics , *The Journal of philosophy*, Vol. 41, No. 8, pp. 212-219.
- Mitchell, W. C. (1969), *Types of Economic Theory from Mercantilism to Institutionalism*, Vol.1. New York: Augustus M. Kelly.
- Mitchell, W. C. (1969), *Types of Economic Theory from Mercantilism to Institutionalism*, Vol. 2. New York: Augustus M. Kelly.

- Ramstaad, Y. (1986), A Pragmatist's Quest of Holistic Knowledge , *Journal of Economic Issues*. Vol. 20, pp. 1067-1106.
- Rutherford, Malcolm (2001), Institutional Economics: Then and Now , *The Journal of Economic Perspectives*, Vol. 15, No. 3, pp.173-194.
- Rutherford, M. (2007), American Institutional Economics in the Interwar Period , in *A Companion to the History of Economic Thought*, edited by: Warren J. Samuels, Jeff E. Biddle, and John B. Davis, Blackwell Publishing Ltd.
- Samuels, W. J. (2000), Institutional Economics after One Century , *Journal of economic Issues*, Vol. 34, No. 2, pp. 305-315.
- Stanfield, J. R. (1999), The Scope, Method, and Significance of Original Institutional Economics , *Journal of Economic Issues*, Vol. 33, No. 2, pp. 231-255.
- Tool, M.B. (1977). A Social Value Theory in Neoinstitutional Economics; *Journal of Economic Issues*, 11, No. 4, pp. 820-843
- Tugwell, R. G. (1924), *The Trend of Economics*, ed., New York, Alfred, A. Knopf.
- Veblen, Thorstein (1898), Why is Economics not an Evolutionary Science? , *The Quarterly Journal of Economics*, Vol. 12, No. 4, pp. 373-397.
- Wolfe, Albert B. (1924). Functional Economics . Dans TUGWELL R.G. (ed.), *The Trend of Economics*, pp. 77-113.
- Working, H. (1927), The Use of the Quantitative Method in the Study of Economic Theory , *The American Economic Review*, Vol. 17, No. 1, pp. 18-24.
- Yonay, Y. P. (1998), *The Struggle over the Soul of Economics: Institutional and Neoclassical Economists in America between the Wars*, Princeton University Press.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی